

۵۷۹۵

۴
۳۷/۹/۱۲
استن شد

۱۱۱۴۶

۱۰۳۱۱-ق

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: تفسیر مصطفی (اربعه) - کاتب: یوسف یحیی - ابراهیم محمد بن علی - کاتب

مؤلف: محمد المصطفی خلیفه بن محمد بن علی (نسخه الکماله) - دایره

موضوع: خط سلف

شماره قفسه: ۱۲۴۵۴

شماره ثبت کتاب: ۸۶۷۵۰

این است یادگار من

fatemeh - khatun

high school

۱۳۰۰/۱/۱۴

۵۷۹۵

۵۷۹۵

ظنی - فهرست شده

۱۲۲۶۲

۹۶۷۵

این است یادگار

Handwritten signature

Handwritten signature

۱۳۳۵/۱۲

Handwritten signature

۱۳۳۵/۱۲

۴
۳۷/۹/۱۲
استن شد

۱۱۴۶

۱۰۳۱-۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: لغت مصطلحات (از: دکتر یوسف یزدانی - ابراهیم محمد علی - کی)

مؤلف: میرزا محمد تقی خلیلی (تخلص: خلیلی) (تحریر: محمد علی - داغ)

موضوع: خط مرئی

شماره قفسه: ۱۲۴۵۴

شماره ثبت کتاب: ۸۶۷۵

خطی - فهرست شده -
۱۳۳۶۳

بسم الله الرحمن الرحيم
سوره یوسف مجید عا در جزوی چهارم از کتب
مجید از تفسیر ابراهیم بن محمد بن یعقوب



15

[illegible]

[illegible][illegible]

واکثر برسد روز شنبه
 چند را غنای حق
 عید بوم عید خلق و چو
 در روز عید برادر
 دال بند آید نو دم
 بند که را جوهر شکر
 بند را دان مرا
 شمس بر بند دیا
 چه بگویم برادر
 بند را دان مرا
 آن عید صبر و ایوب
 عید مغفرت را
 شرح بسال الله می
 در سال ۱۰۱
 واکثر میداد اول
 در روز عید
 در شنبه لیلا
 شمس عید نور

[illegible]

عارف حرم
ببر چشم
از بخت
مجلد از
پیر عقیده
بنظر خود
لعل مالک
خواب
لعل نصف
لعل مالک
کرند را
چشمه
مورع
لعل مالک
نصف
از بر

ایچو ایشردان
 نه نبره
 یار حیدر
 در چتر ابر
 عیب نه
 در سرائی
 بر زبان
 در دروغ
 که کوفه
 مرغ انم
 که سر
 روحانه
 ملو ندر
 ماکی دنیا
 که ملو دنیا
 قمر ابر
 آه دار

[illegible]

میباید زان باده
 از در شیر خفته
 چه ساید جلوه
 از غبار
 این غلام
 سرفروخته
 به چرخ حسن
 در بونگار
 با هم از سر
 ناله و آواز
 کمر لوله
 جان سالار
 نشسته
 در میان
 مشرب ز جگر
 بخند و خنده
 بر آتش
 چه سبزه

و خیر از
نور
ه افروز
ر نجاران
د یونان
در علم
دار و در
نیز در
دار و در
از زین
جایا
را حل
ز کرم
منست
بفر
مرد

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

پرتوهای خورشید از افق
 از دهنش هرگز نرسد
 در دهنش نشوید که آن
 این سخن را در خط حجاب
 خبره آن جاندار از دست
 حق فرزندین فرزند
 که نشسته در سر خود
 من در راه فرزند
 چرخه ملک بخوان
 پرتو نشسته در افق
 بند بر پرتو نشسته
 غریبه خوشتر تو باد
 غم از حق خوشتر تو باد
 با یک بر تو باد
 یوسف آمد با او اضع
 در دهنش نشوید که آن
 این سخن را در خط حجاب
 خبره آن جاندار از دست
 حق فرزندین فرزند
 که نشسته در سر خود
 من در راه فرزند
 چرخه ملک بخوان
 پرتو نشسته در افق
 بند بر پرتو نشسته
 غریبه خوشتر تو باد
 غم از حق خوشتر تو باد
 با یک بر تو باد
 یوسف آمد با او اضع

[illegible][illegible][illegible][illegible]

۱. سینه بپوشند که
 ساندن نقش بر لوح
 کف هیچ خالی فرقی
 است نه مهر و نه
 بر پستان بر سر
 و سر از دیدار او کام
 و سر از یک صورت
 در مقام حیرت
 صورتی در این عالم
 صورتی نفوس را
 ابیضا که خیزد از
 حسن مرشدی که
 لیک مریدان
 که جسته کون
 چنان حسن و جمال
 و مایه سدا را
 در کمال به
 کاروان دید
 آینه کاروان

درمانش نیکو شد و در سر دما
 با چند حسن و ملاک و حبیبی
 از آنکه از او شد و سلطان قیو
 در
 نقش بر صورت محمد لادار
 در سیم مذکور و نیز
 مسکن آن صاحب در
 لاده و خود و غیره
 لایق لغیر هر مورد
 در باب خوشگوار
 از همه نظر زلال و
 بر چه صدر و
 هر کاست و در هر
 سوراخ و کمان
 لادور و کیف کو
 با چند و خوار و
 سطر و فای آ
 و ابو حذر و
 کز کمان و
 از فقه و

مردمان بجهت کمال
 خالص بر او که باشد
 به شریک و به نظیر آن
 چه شنید مایه خرام در
 یک و به نظر خدا صمد
 و هم دین از چهار کس
 بر او هرگز جدا
 صورت کرامت خدایند
 فتنه عالم شو بر کمال
 با خیر و به شریک
 صورت و به صورت
 طریقه و به طریقه
 جا معلوم و به جا
 در مدینه و به مدینه
 شهر و به شهر
 رو به قبله آن نیکو
 همیشه بر او
 هست و به هست
 و به شریک

[illegible]

بر رخ مارچه نه بخت
 کار عجب و کار نغفند
 آنکه خوانم گما بد
 با ملائکه مهره اوف
 نفس پناه سرشته اتم بد
 بر غریب اینست عظم
 حیران آنکه نفس بد
 حق علیه در پیش زلف زلف
 نفس دین و خشم آن
 در نماز امر و ان
 نشانیست هر چه حلقه
 منزه که نفس از جعبه
 نفس بر امر و نام
 و هر نفسی خاکست
 نه در نفس کو در نفس
 کشیده حیران زلف
 دیدم زلف بر نشانی او
 آنکه در امر و
 نفس و زلف عظم

[illegible][illegible][illegible][illegible]

آمدن با برادران
 و ز جلا حضرت مجتبی
 از مرقوم به نسبت
 بر خدایند کرم و دهم
 با بحر حق مخلوق از
 در کار الفقه زان ارزاد
 زان خدا و زان کرم
 بخشنه قصه ایست
 در یک خشمه ماه
 توجه قطره ای در
 همه در فضل دان
 از رفیق نشسته
 نوک بیکان و نایز
 او اسیر و شکر از پدر
 از جهان یک لقمه در
 خون دل باید قوت
 کار غلام یک سب از
 غم در مرقوم خورده

مؤلفان و کاتبان
 چهره اول در دفتر
 باره باره کتب و کتب
 بخواهید دفتر در دفتر
 در یک دفتر
 مانند یک دفتر
 با یک دفتر
 کتب و کتب
 در جلد یک دفتر
 ختم مطبوعه
 در دفتر
 در دفتر
 با یک دفتر
 با یک دفتر
 شرط عاشر
 مجله
 چهره اول
 بیشتر

۵۵
 جزا داران
 چو نصرت
 مفصل اجزاء
 طرقت مشفق
 دست انداز
 راه ابراهیم
 امیر اسلام
 برین و وزیر
 کبریا
 چو نصرت
 که نصرت
 بابایان
 چو نصرت
 ارمان
 در دست
 که نصرت
 آن نصرت

ارکاء از سر سینه عصب
 و من ۵ پسر ده جلد
 کو ۵ از در خدا این شهر
 چسبیده من ۵ حال
 چسبیده بر سر شتر
 صبله در زکاة المومنین
 بر سر شتر فکته
 لکس مالک شتر
 مریدان (در عالم)
 دعا من ۵ تنفس در
 کنس لکس اولاد در
 ارکاء حبه کو
 من ۵ شتر
 کنس مالک شتر
 شتر و از جامه
 کو کنس در از
 پسر از سر سینه
 ۵ در حبه
 مریدان شتر

اریا کو یوں درو بر ہوتا
 وہ چاند رو راوی ہے
 سنیہ نیں ری ہینہ
 فکر کو لہر نہ جاؤں
 ذہن میں ان (عجیبو)
 فروغ اراں اللہ
 کہ کہہ کارو اراں
 سر اناں بر جو خواہ
 اریا فرم بہ نرو وید
 کار خدا پاکرم پانچویں
 اریا در درو درو
 پاک باز پاک ہر پاک
 میر تنف ایک ازہ
 رنر جہن پانچویں
 نیر دیکر صطرب زلزلہ
 تازہ در کہہ کویں
 ہجو ہر درو درو
 بانڈ حسن کیر
 ہر ہر

موتی دید ارجون
 عاشق کفر افروخته
 زین سبک مو سبک
 بیزداند کس
 دید مالک بر ملا
 در صبح دیش
 در اوج چرخ
 آتش سرها بالا
 کس دعا بد فرستاد
 و هر زهر او خورد
 ده و پنج فرستاد
 از دوا و از عاید
 در کنارین باران
 رخ کشته اند
 سریندارند از رخ
 ده و پنج فرستاد
 چرخ مهر در رخسار
 چرخ مهر در رخسار
 چرخ مهر در رخسار

ایچو نغفر و نیکو کند
 همه مهر چه بود سغیر
 در مراد هر طرف از او
 ایچو جز نوبت نباشد
 چه گوید کشته در این
 بهر اویغ دارند از
 گاه در سیر و گاه
 دلم بر داغ بباران
 تا که فزاید ایام
 از که شکوه دارا
 عزت کرم او افکند
 کمر بخت طبر از دل
 تا کار و بار چه بد
 فتح کفر و اهریمن
 نیز مغضوب و مکر
 ماکه از او چه جان
 این بس فروز تاب
 بجز از اجماع العرب
 بر تو خورشید و ماه

از خود
دیده بودم را به کمال
حجتم دانند از خدای
حجتم را عجز را عجز
مبتدئ در کمال معاد
بر قضا و قدر و تدبیر
از طاعت به نیت و عبادت
ان سرور غفر می کند
که حق او را عبادت
از کمال عجز و کمال
غرض و عجز و عجز
عجز از عجز و عجز
عجز از عجز و عجز
ان که گویند خدا
ان طبع و عجز و عجز
از عجز و عجز و عجز
ان و عجز و عجز
ان که عجز و عجز
ان که عجز و عجز

[illegible][illegible][illegible]

از برار جمع گفت غلام
آتشیدم بران حرا
شماره سوی انعام
همه خبر نشدیم
بر سر بار در معبر
حبس صدق که چرخ
با همه نور بازار آمد
کشته شد آن حرف
شتر در معبر
هکوندم خبر در بازار
بیر زالی که خبر بازار
فیدر این نور بطن
حکایتی در شرف
سپیده خان بیکار
ما که خبر بر کان
روشن آور که از سر
قشور بران سید
که نام آید در سر
روخوان فرمان گوشتی

بر در کشید باز
بیر زالی شتر از خاک
یک کلافه رسید از سر
هر یک چندار و سزا
بیا زنده اندم رخ چو
نوبت هر چه در آید
سبع گفتن در دیوانه
لوحه سکون و لوحه
بیر از سر نفس میدم
ای خبر در معبر
هر که بر قدر شتر
هر چه در سر
منش و بایع در شرف
ما که گفتن سر بازار
هم از آن بران سید
چرخ از سر نشد
باز منبر چو چهره
سر در گفتن بگو
مومن بایع خد شتر

هر چه کرد دست خد
بیر زالی خسته
بر در این سر نشد
منش و بایع در شرف
بنا به چو خد
لوحه شمع و بید
گفت دارم در سر
هکوندم خبر
منش و بایع در شرف
ارزیده به دادان
منش و بایع در شرف
لک بایع لک
نور این بایع در شرف
کار بیکه به نور
با کلاه سر چو
تاوان در طلب شتر
باز دل ساز به از مهر او
قصه نامه نورانی
در کتب بیکه ز ما و شتر

بر در اندام اول
چرخید از سر
چرخید از سر
بیر زالی شتر
ان که گفت بایع
بهر او یک خبر
منش و بایع در شرف
خند از سر
لک در سر
ایسر بر سر
منش و بایع در شرف
لک بایع لک
نور این بایع در شرف
کار بیکه به نور
با کلاه سر چو
تاوان در طلب شتر
باز دل ساز به از مهر او
قصه نامه نورانی
در کتب بیکه ز ما و شتر

لک از سر نشد
سمیع از سر
ان شتر بایع
از سر نشد
چرخید از سر
که را بیکه
که بیکه
منش و بایع در شرف
ارزیده به دادان
ایسر بر سر
منش و بایع در شرف
لک بایع لک
نور این بایع در شرف
کار بیکه به نور
با کلاه سر چو
تاوان در طلب شتر
باز دل ساز به از مهر او
قصه نامه نورانی
در کتب بیکه ز ما و شتر

در سر نشد
ان شتر بایع
لک از سر نشد
ادم در سر
ایسر بر سر
بیکه
منش و بایع در شرف
ارزیده به دادان
ایسر بر سر
منش و بایع در شرف
لک بایع لک
نور این بایع در شرف
کار بیکه به نور
با کلاه سر چو
تاوان در طلب شتر
باز دل ساز به از مهر او
قصه نامه نورانی
در کتب بیکه ز ما و شتر

لک از سر نشد
سمیع از سر
ان شتر بایع
از سر نشد
چرخید از سر
که را بیکه
که بیکه
منش و بایع در شرف
ارزیده به دادان
ایسر بر سر
منش و بایع در شرف
لک بایع لک
نور این بایع در شرف
کار بیکه به نور
با کلاه سر چو
تاوان در طلب شتر
باز دل ساز به از مهر او
قصه نامه نورانی
در کتب بیکه ز ما و شتر

لک از سر نشد
سمیع از سر
ان شتر بایع
از سر نشد
چرخید از سر
که را بیکه
که بیکه
منش و بایع در شرف
ارزیده به دادان
ایسر بر سر
منش و بایع در شرف
لک بایع لک
نور این بایع در شرف
کار بیکه به نور
با کلاه سر چو
تاوان در طلب شتر
باز دل ساز به از مهر او
قصه نامه نورانی
در کتب بیکه ز ما و شتر

لک از سر نشد
سمیع از سر
ان شتر بایع
از سر نشد
چرخید از سر
که را بیکه
که بیکه
منش و بایع در شرف
ارزیده به دادان
ایسر بر سر
منش و بایع در شرف
لک بایع لک
نور این بایع در شرف
کار بیکه به نور
با کلاه سر چو
تاوان در طلب شتر
باز دل ساز به از مهر او
قصه نامه نورانی
در کتب بیکه ز ما و شتر

[illegible]

چشمش بفرغ فضا مدام
 ظلمت نیست بهیچ
 از کجایم از کجایم
 مانع از درک برهان
 هفت آن از غیب
 در اندیشه
 تا کجایم
 در محض
 عجز از چاره
 دل خوار
 بهیچ
 در محض
 انجان از
 در محض
 از کجایم
 و بهیچ
 کس از کجایم
 از کجایم

۱- شکر شرف و صفت
 ۲- چار از اکثر نعمت
 ۳- در این دنیا
 ۴- به علم به علم
 ۵- مطلع نیز خیره
 ۶- من ملاح دل نایم
 ۷- موی سبزه از روان
 ۸- سر خنجره ز مکار
 ۹- چاره کفر از بر چاره
 ۱۰- چه عجب از حسیع
 ۱۱- هر کجا سر از دل
 ۱۲- انجان غر و غر
 ۱۳- جلوه غیب از آگاه
 ۱۴- سلسله معجزه
 ۱۵- مردور از خشن
 ۱۶- یکدیگر خوشتر
 ۱۷- ارباب ندله
 ۱۸- کمر دیر

[illegible]

چه غنای تو در وضع
 کف زینای تو در بند
 کو غنای تو در هر دار
 چه بجز عجم این قدر
 فرقه نهند در نعره
 سده در حلقه دیگر
 حشر زان دم در
 پر چه حشر خالی بوف
 از خود آن لذت
 از حشر شد در لایه
 لذت در لایه
 لذت پروانه دال
 از هر سر جزو از دگر
 چه غنای تو در مودت
 پر بهر دست خیر
 اینجا در غنای تو

چینه غلامی تو بخند
 دندانهای مینای بیخ
 دل نه ز کبر و عیار
 آنکه والا زرد آن
 بر سر فلک گذرد
 کشته ز شمشیر تو
 هو صفا نه نیاید
 اینجی سبزه زان
 از خوش آن سرور
 در شمع دلبران بر نماند
 مغفرت عفو نه
 عشق را بیدار
 عشق مرا آموزد
 خیر او ز دل مرا زان
 خوش را آموزد
 خوشتر از غم و درد

[illegible][illegible]

فخره آن در خفاست
 قاعه ارشد از اندام
 بعد از کردار زبده خالها
 که غنای سرور و صلوات
 که بشته فرجه است
 در آن کف و سوغات
 حشود مرغ عشق نظر دارد
 که بپشت و جنبه است
 از ترای عجب اوله
 چنین سیم زرد و افس
 در سواد و کف و اندام
 هم ترازی و عالم
 افرید و جلال
 خونم مغرور و
 این عجب برب و
 خانه در حد فتنه
 اجداد جهان
 آن که در خانه

خجسته خبر از سوغات
 و خدا علقه و قهر
 موی که از این کف
 از این مردم و حشود
 او فتنه بنام
 در نظر و ران
 قاعه و لایه
 است و سر
 منفرد عالم کف
 چون خرد و افس
 بفر و از این
 هر چه و کف
 کف و ناله
 صد و کف
 از غل و منفرد
 حشود و کف
 آنچه بوشنیل
 در این و

[illegible]

خوشتر خضر از غرور
 چو زنی بر تاش ز راه
 تا زلی در بر فستید
 از نهان دید اول راه
 تیر غمزدلم دل
 ابرو در آن انداخت
 غم زینج کشید لعل
 لعل باز زد او
 مالتش سوزان
 چو چند تر موی
 صورتش موی جان
 محو و دینو ارکان
 از خیال بر تو آمد چنان
 تا بداند نه از بخور
 نفس چو میو کار
 آن پیر در غم فرو رخت
 بر تو او در غم زینج
 صبر نامو نم
 بر نظر در بر فستید
 کفر غم از زینج راه
 چو چهره خسته را بدید
 ناله و بهر دهنش راه
 ایچو چو غم زینج
 در کشد سوزان
 غم او در در و در
 این صبح بوند و آن عصر
 تا بر از زینج
 بو طر غم از راه
 صبح چو آمد غم زینج
 از غم زینج او در
 از غم زینج او در
 صورتش موی جان
 در ندانم لعل
 لعل تو را میبو مهران
 صبر جان در غم زینج

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

<p> بهرم جز خوان دلدار باز دوانه گم شد خست دل پیران بر تنها گویم از انزای بفرز ناگه از غمش بد کوشم انکه درخشان بر منم بر من آه هم بپایست هر صدم را نه از غمش منظر بهر آه خانه از نفس ساقی ای صفا تا سر زدن بهر بعد واسطه این تنویر به واسطه کاروان بگوشت بهر آه همچو مهر بر صورت منشوا در دم زار صورت او طرداد صورت از جگر او </p>	<p> بهرم جز خوان دلدار باز دوانه گم شد خست دل پیران بر تنها گویم از انزای بفرز ناگه از غمش بد کوشم انکه درخشان بر منم بر من آه هم بپایست هر صدم را نه از غمش منظر بهر آه خانه از نفس ساقی ای صفا تا سر زدن بهر بعد واسطه این تنویر به واسطه کاروان بگوشت بهر آه همچو مهر بر صورت منشوا در دم زار صورت او طرداد صورت از جگر او </p>	<p> بهرم جز خوان دلدار باز دوانه گم شد خست دل پیران بر تنها گویم از انزای بفرز ناگه از غمش بد کوشم انکه درخشان بر منم بر من آه هم بپایست هر صدم را نه از غمش منظر بهر آه خانه از نفس ساقی ای صفا تا سر زدن بهر بعد واسطه این تنویر به واسطه کاروان بگوشت بهر آه همچو مهر بر صورت منشوا در دم زار صورت او طرداد صورت از جگر او </p>	<p> بهرم جز خوان دلدار باز دوانه گم شد خست دل پیران بر تنها گویم از انزای بفرز ناگه از غمش بد کوشم انکه درخشان بر منم بر من آه هم بپایست هر صدم را نه از غمش منظر بهر آه خانه از نفس ساقی ای صفا تا سر زدن بهر بعد واسطه این تنویر به واسطه کاروان بگوشت بهر آه همچو مهر بر صورت منشوا در دم زار صورت او طرداد صورت از جگر او </p>
---	---	---	---

[illegible][illegible][illegible]

صدر^۱ از بد صمد^۲ او^۳ است
 امیر^۴ خدا^۵ که در^۶ خرد^۷ او^۸
 جبر^۹ و سرنوشت^{۱۰} از غللی^{۱۱}
 نافر^{۱۲} از^{۱۳} ن^{۱۴} و ن^{۱۵} و ن^{۱۶}
 کفر^{۱۷} و کفر^{۱۸} و کفر^{۱۹}
 رزق^{۲۰} از^{۲۱} رزق^{۲۲}
 احقر^{۲۳} از^{۲۴} احقر^{۲۵}
 لغز^{۲۶} از^{۲۷} لغز^{۲۸}
 لیر^{۲۹} از^{۳۰} لیر^{۳۱}
 از^{۳۲} از^{۳۳} از^{۳۴}
 بزر^{۳۵} از^{۳۶} بزر^{۳۷}
 از^{۳۸} از^{۳۹} از^{۴۰}
 از^{۴۱} از^{۴۲} از^{۴۳}
 از^{۴۴} از^{۴۵} از^{۴۶}
 از^{۴۷} از^{۴۸} از^{۴۹}
 از^{۵۰} از^{۵۱} از^{۵۲}
 از^{۵۳} از^{۵۴} از^{۵۵}
 از^{۵۶} از^{۵۷} از^{۵۸}
 از^{۵۹} از^{۶۰} از^{۶۱}
 از^{۶۲} از^{۶۳} از^{۶۴}
 از^{۶۵} از^{۶۶} از^{۶۷}
 از^{۶۸} از^{۶۹} از^{۷۰}
 از^{۷۱} از^{۷۲} از^{۷۳}
 از^{۷۴} از^{۷۵} از^{۷۶}
 از^{۷۷} از^{۷۸} از^{۷۹}
 از^{۸۰} از^{۸۱} از^{۸۲}
 از^{۸۳} از^{۸۴} از^{۸۵}
 از^{۸۶} از^{۸۷} از^{۸۸}
 از^{۸۹} از^{۹۰} از^{۹۱}
 از^{۹۲} از^{۹۳} از^{۹۴}
 از^{۹۵} از^{۹۶} از^{۹۷}
 از^{۹۸} از^{۹۹} از^{۱۰۰}

در غم و حزن و اندوه
 تا به صبح بیدار شد
 طر بر سر بیدار شد
 یک روز با او نشست
 همه بر سر بیدار شد
 هر دو در غم نشست
 همه بر سر بیدار شد
 که او از او را اند
 شد و چو بیدار شد
 این خبر و در غم نشست
 شرح این بیدار شد
 خبر و در غم نشست
 را که چو بیدار شد
 همه بر سر بیدار شد
 همه بر سر بیدار شد
 نام یک یک را
 و غم و اندوه
 که او از او را اند
 چو بیدار شد
 از او بیدار شد

استاد چو شد در آستان
عقد شد بر این چرخ
است خیر بر ملک کوثر
بهر فرشته بنور
منتر بر چرخ آید
بنده بر هم بنده
چرخ را در دهن مهر خرد
چرخ در دهن را خدای خرد
زینب از این سر بر سر
کر خدای سر در دهن
خیر لوفی منتر زکرا
مهر در خرم بر کبر
نومند از مهر خج
بر ملک قسط و کفا
اچن که بر ملک و کفا
دست او بر ملک و کفا
سجده بر ملک و کفا
چرخ لوفی بر ملک و کفا
از جلال انهم بر ملک و کفا
حیدر بر ملک و کفا

منزل این شهر بود
شهر در دهن
حیدر بر ملک و کفا
ایم نورج از شهر
ملک نام بر ملک و کفا
اسم موفی خرد بر ملک و کفا
در دهن دل را بر ملک و کفا
نوح که بر ملک و کفا
روریز در شهر و کفا
در دهن بر ملک و کفا
خبر خدای و منتر و کفا
مهر در دهن بر ملک و کفا
مهر در دهن بر ملک و کفا
نار از دهن بر ملک و کفا
ارباب بر ملک و کفا
بوشن بر ملک و کفا
سرب خدای بر ملک و کفا
ایم خیر بر ملک و کفا
ان خدای بر ملک و کفا
هوان بر ملک و کفا

نوح او در ملک و کفا
شهر در دهن
خود بر ملک و کفا
ان خدای بر ملک و کفا
هر چه بر ملک و کفا
اسم خدای بر ملک و کفا
داد در دهن بر ملک و کفا
بیشتر بر ملک و کفا
فکر و منتر بر ملک و کفا
خیر لوفی بر ملک و کفا
کر زلف ایمن بر ملک و کفا
او بر ملک و کفا
در دهن بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
مجدد بر ملک و کفا
اچن بر ملک و کفا
سرب بر ملک و کفا
نار بر ملک و کفا
فکر بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
سجده بر ملک و کفا

دان وزیر بر ملک و کفا
خود بر ملک و کفا
راه و دهن بر ملک و کفا
دو ملک بر ملک و کفا
هر چه بر ملک و کفا
خواهد از دهن بر ملک و کفا
بیشتر بر ملک و کفا
فکر و منتر بر ملک و کفا
خیر لوفی بر ملک و کفا
کر زلف ایمن بر ملک و کفا
او بر ملک و کفا
در دهن بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
مجدد بر ملک و کفا
اچن بر ملک و کفا
سرب بر ملک و کفا
نار بر ملک و کفا
فکر بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
سجده بر ملک و کفا

عرب بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
خود بر ملک و کفا
دو ملک بر ملک و کفا
هر چه بر ملک و کفا
خواهد از دهن بر ملک و کفا
بیشتر بر ملک و کفا
فکر و منتر بر ملک و کفا
خیر لوفی بر ملک و کفا
کر زلف ایمن بر ملک و کفا
او بر ملک و کفا
در دهن بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
مجدد بر ملک و کفا
اچن بر ملک و کفا
سرب بر ملک و کفا
نار بر ملک و کفا
فکر بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
سجده بر ملک و کفا

ایمن بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
خود بر ملک و کفا
دو ملک بر ملک و کفا
هر چه بر ملک و کفا
خواهد از دهن بر ملک و کفا
بیشتر بر ملک و کفا
فکر و منتر بر ملک و کفا
خیر لوفی بر ملک و کفا
کر زلف ایمن بر ملک و کفا
او بر ملک و کفا
در دهن بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
مجدد بر ملک و کفا
اچن بر ملک و کفا
سرب بر ملک و کفا
نار بر ملک و کفا
فکر بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
سجده بر ملک و کفا

خود بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
خود بر ملک و کفا
دو ملک بر ملک و کفا
هر چه بر ملک و کفا
خواهد از دهن بر ملک و کفا
بیشتر بر ملک و کفا
فکر و منتر بر ملک و کفا
خیر لوفی بر ملک و کفا
کر زلف ایمن بر ملک و کفا
او بر ملک و کفا
در دهن بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
مجدد بر ملک و کفا
اچن بر ملک و کفا
سرب بر ملک و کفا
نار بر ملک و کفا
فکر بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
سجده بر ملک و کفا

خود بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
خود بر ملک و کفا
دو ملک بر ملک و کفا
هر چه بر ملک و کفا
خواهد از دهن بر ملک و کفا
بیشتر بر ملک و کفا
فکر و منتر بر ملک و کفا
خیر لوفی بر ملک و کفا
کر زلف ایمن بر ملک و کفا
او بر ملک و کفا
در دهن بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
مجدد بر ملک و کفا
اچن بر ملک و کفا
سرب بر ملک و کفا
نار بر ملک و کفا
فکر بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
سجده بر ملک و کفا

خود بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
خود بر ملک و کفا
دو ملک بر ملک و کفا
هر چه بر ملک و کفا
خواهد از دهن بر ملک و کفا
بیشتر بر ملک و کفا
فکر و منتر بر ملک و کفا
خیر لوفی بر ملک و کفا
کر زلف ایمن بر ملک و کفا
او بر ملک و کفا
در دهن بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
مجدد بر ملک و کفا
اچن بر ملک و کفا
سرب بر ملک و کفا
نار بر ملک و کفا
فکر بر ملک و کفا
لکه بر ملک و کفا
سجده بر ملک و کفا

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

ریز سبب است سلطان
 دم از ذکر خورشید غافل
 چرخ طالع بر سر
 دلیف دل زین باغ
 ریز سبب است غم از
 فغان سر و هم نشاید
 از ره حیرت و غم
 ذام از غم و غم
 نفس او در غم
 چرخ کامل دل
 چرخ غم و غم
 اندک غم و غم
 بر غم و غم
 بر غم و غم
 دل غم و غم
 در غم و غم
 غم و غم
 غم و غم
 غم و غم
 غم و غم

ذلک بر لبه اش
 کارش بر لبه اش
 باز بر لبه اش
 بنفشه او در سجده
 بوسه لب او
 انجمن از رسول
 بر لبه او
 نافه و دل هند
 معجزه او
 ارتقا روح
 هم ندیش
 جمع صد و
 نافه صدر
 یوسف دل
 به چرخ
 چرخه او
 منم از لب
 باز بنفشه
 از دین
 لبه او

[illegible][illegible][illegible]

آتش زلزل و زلزله
 در چه بر آید
 چو که اعراب بر نفس
 از نهار روز و از روز
 با بر بوعیوب
 مرغی از آنکه نماند
 بر بوعیوب رسیده
 از آنکه خوشتر و نماند
 مرشد هم مرشد
 دیدن و در کف
 از زبان نماند
 عاصف و دلیله
 صحنه و عوید
 بر زمین و بستر
 درین فضا
 بجه نماند
 از ره اعراب
 و از چند
 نماند
 زانکه از
 در شمع

و بعد از آنکه از این باده
 نام او بر زبان می آید
 گفتند که این باده
 نام او بعد از آنکه از این
 در روز به در روز
 از بر عهدی که با او
 جمع رزق شده بود
 گفت که این باده
 میجو بعد از آن
 از نظر چشم او که
 گشته اند از این
 آن زبان از او می
 خورند تا به غیر
 بر بخت قصد و
 خوشتر صدرا
 که گشته اند از این
 مجله و سفیر از
 بهر از خوف که
 بر بخت و سفیر
 که گشته اند از این
 که گشته اند از این

ازین سخن برون او برنویسد

[illegible][illegible][illegible]

١٠٠

[illegible][illegible]

چو رسول عرفیه خرم
 آمد از افق کعبه خرم
 گفت فدای قدس منور
 انانیا رحل منور
 فیه کاشیده بر سر
 رانایا رانایا اله
 نصف دلم را بده بران
 ناله ای بهر بند منور
 جز در جمع حضرت برادران
 زین برب بر او امان
 بهر از احرام غریبه
 چو ملک بهر آید خلیفه
 بر ملک انفس در تعبیر
 لیس ملکیم زینت
 شرح خوشتر است از عفو
 شاه انفس در تعبیر
 شرح بنیزد در حق
 کو زینت کعبه خرم
 سحر اینست که آید
 فزون که هر کس تو غریب
 داد تو سر زینت
 خوشه بجایه در امان
 زینت فریبده و خرم

[illegible]

چه حضور انکاء فی سینه
 اعتقاد نفس در خوار و
 دریا من طهر منتهی
 سر بر یک یک زود کرد
 از بعد زینا در این
 آن امانت و سر بر
 لیف دل از سر نشو
 نیز و امیر نفس
 حق غفور و جم
 مغیر حلیه
 بخت بد بر سر
 روح و سر انهم
 نفس از خواب
 که نفس از زمان
 بر بخت
 نفس بر کوندم
 هم مفصل
 کنه و خبر
 و انزال
 کو در کوندم
 قدر و کف
 زان بر نفس
 نیکه و

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

۱. دل از دل
 معجزه می شود
 حکم شهر می آید
 باز می شود
 ۲. دل از دل
 با وجود
 می شود
 ۳. دل از دل
 می شود
 ۴. دل از دل
 می شود
 ۵. دل از دل
 می شود
 ۶. دل از دل
 می شود
 ۷. دل از دل
 می شود
 ۸. دل از دل
 می شود
 ۹. دل از دل
 می شود
 ۱۰. دل از دل
 می شود

بر مغناطیس و آهن
 نشاء و شکر و فلفل و زنجبیل
 با کدو از زنجبیل و فلفل
 از روغن بنفشه و زنجبیل
 خمر و قند و زنجبیل
 خدایا چه عجب
 انوار ابرو و فلفل
 جگر و شکر و فلفل
 ان ملک جگر و فلفل
 خوان بر از ان
 فکر که خواند
 بر طبع و بر جگر
 بر کار و بر خود
 ده یک دل نام
 فکر که بر دل
 کایه چه سر به
 که به و فلفل
 کو و مردمان
 عمل که بر او
 داده که بر او
 سال و فلفل

از تصور بحر لعلد تو سر
در کف زار شمع عین رخسار تو
بیر نیلای جز نهال رخسار تو
ناله نشسته ز غم خست خست
اسفند زهر زهر زهر زهر
آن سفیدیم خجسته خسته
داد افروغان سفید زهر زهر
چرخ کمر نشسته خواندم غزل
قوه چرخ بر دل نشسته
دل بچرخ آرا آن کار کبر
اولین بیدار غم عالم بجز
آن طبعین در غم انور
نور مهر بکوه رو طبع
دل برادر دل مهر
ارغیور رو بوبر رخسار
نغمه سال قطره نشسته
بکوه خضر غم لم نشسته
سازم از کوه و وز در
سال چارم از صباغ و ز غدا
در بهار اولاد خسته
چرخ بلفه زهر

خفیه از راه جانی
 آفرینش جدی
 بر رزق و شکر
 سالک حجب بیدار
 بخور آب را در رزق
 دل قطره ای
 خورشید بر رزق
 خفیه شکر بیدار
 شکر رزق
 لغزیه لاری بیدار
 مردمان در خواطری
 این بر سر بیدار
 حور بر رزق
 در خواطری
 در رزق بر سر
 از قطره رزق
 در رزق بر سر
 در رزق بر سر
 بر رزق بر سر
 دل بر رزق

[illegible][illegible]

وکلان فتنه شیر قبیله
 او بنفشه شیر سبزه قبیله
 چشم نظر بر جزایر او
 چشم بر منظر نظر او
 و لاله ملک خود بر رخ
 حوین خوارا برین رخ
 زلف و لاله از اردو
 در عیون نور مضم
 از کمال کمال بر سر
 لاله علم بر از
 تبار عدل و دم و داد
 سفیر و مع و ظر
 اندیشه و طر از کمال
 خالص و فیه و ان
 بر محبت حق و در
 جان و دین و مد و
 بر شمشیر کمال
 بر شمشیر کمال
 یک زمان از خواجیه
 از بلاد کمال بر
 دفع از کمال بر

برآوردن قصه بعد از رفتن
 بنده به هر دو بعد از آن
 بهر چه در پیشتر درم فرو
 ز سر بسج سران نمیشد
 دم بدم رفته اندر نما
 به بهار هر شهر از آن
 کور و کوه از آن
 بر سر کوه و درختان
 سر در درختان
 در علم و در علم
 بر سر کوه و درختان
 چنان که در هر دو
 بهر چه در پیشتر
 از در هر دو
 که محبت و در
 گاه در هر دو
 از هر دو
 خوبان و در
 تا توان در
 چار و در
 دار و در

ابرو زلفها بوی غنچه
 از موایض هر طربا
 ابرو خفیه را با ناز
 زین سحر خدایان
 مسجد مصر و محرم
 در قهر معاجت
 دیفسر را از غنچه
 چو زلفها در لعل
 غنچه جوهر مستیز
 غنچه دلها نشسته
 غنچه جوهر انار
 حسرت ای سوز بار
 از زلفها نشسته
 کوار که غنچه زلفها
 زلفها خط
 او زلفها نشسته
 کیم فردا زلفها
 باضمرد زلفها

[illegible]

از دشت غم در سفر ظاهر
 که غم غم شرح غم غم غم غم
 باز هم یک قطر از بحر محبت
 جبهه تو غم غم غم غم غم
 در بیدار نشو زان صابر
 شرح سبب اندر سفر بار
 سر بر خیز و بهم پیوسته
 راه مستقیم بقدرت
 از دنیا دور شو در غم غم
 در دلت غم غم غم غم
 غم غم غم غم غم غم
 حسرت خوف و ترس
 اینجا مستغرق در غم
 چه غم غم غم غم غم
 آنچه غم غم غم غم غم
 هیچ کس با غم غم غم
 مرشد غم غم غم غم
 لا صغ غم غم غم غم
 هم غم غم غم غم غم

صد که دلور سمع هم
 یا زغم دم مزبور
 یا که یک زره اران
 خبر جانو مسجد
 ریز حرم ان حرم
 شرح بنام الکرم
 کمر نه پوشتد یک
 راه ریز حرم
 لجه ارفم بلد
 حکم کبر ماه و ماه
 غیر غیر دریا نور
 آلا زیندونی
 و دیگر نشخه
 دیدن شنه
 راز لیا یا لیا
 کمر غیر من
 ضم از غیر
 چه غور از غم

[illegible][illegible]

هر که از ازخو الهی است
 کاروانها میسند ازخو
 هر چه است ازخو است
 منبذ ازخو است
 خلو ازخو است
 ازخو است
 آن هم درخو است
 هر که ازخو است
 جانها و این خلو
 این همه را ازخو است
 رشته سطل دراز است
 هر که ازخو است
 ازخو است
 آنرا ازخو است
 در آن دل را ازخو است
 هر که ازخو است
 منبذ ازخو است
 هر که ازخو است
 منبذ ازخو است
 ازخو است
 آن را ازخو است

[illegible]

۱. بخار راه او بر سر
 ۲. اندک تر از نه در روز
 ۳. عکس بر سر از هیچ
 ۴. میوه قطعه نو
 ۵. نام او بر سر
 ۶. نام او بر سر
 ۷. از سر اندک
 ۸. اندک بر سر
 ۹. از سر اندک
 ۱۰. اندک بر سر
 ۱۱. از سر اندک
 ۱۲. اندک بر سر
 ۱۳. از سر اندک
 ۱۴. اندک بر سر
 ۱۵. از سر اندک
 ۱۶. اندک بر سر
 ۱۷. از سر اندک
 ۱۸. اندک بر سر
 ۱۹. از سر اندک
 ۲۰. اندک بر سر
 ۲۱. از سر اندک
 ۲۲. اندک بر سر
 ۲۳. از سر اندک
 ۲۴. اندک بر سر
 ۲۵. از سر اندک
 ۲۶. اندک بر سر
 ۲۷. از سر اندک
 ۲۸. اندک بر سر
 ۲۹. از سر اندک
 ۳۰. اندک بر سر
 ۳۱. از سر اندک
 ۳۲. اندک بر سر
 ۳۳. از سر اندک
 ۳۴. اندک بر سر
 ۳۵. از سر اندک
 ۳۶. اندک بر سر
 ۳۷. از سر اندک
 ۳۸. اندک بر سر
 ۳۹. از سر اندک
 ۴۰. اندک بر سر
 ۴۱. از سر اندک
 ۴۲. اندک بر سر
 ۴۳. از سر اندک
 ۴۴. اندک بر سر
 ۴۵. از سر اندک
 ۴۶. اندک بر سر
 ۴۷. از سر اندک
 ۴۸. اندک بر سر
 ۴۹. از سر اندک
 ۵۰. اندک بر سر
 ۵۱. از سر اندک
 ۵۲. اندک بر سر
 ۵۳. از سر اندک
 ۵۴. اندک بر سر
 ۵۵. از سر اندک
 ۵۶. اندک بر سر
 ۵۷. از سر اندک
 ۵۸. اندک بر سر
 ۵۹. از سر اندک
 ۶۰. اندک بر سر
 ۶۱. از سر اندک
 ۶۲. اندک بر سر
 ۶۳. از سر اندک
 ۶۴. اندک بر سر
 ۶۵. از سر اندک
 ۶۶. اندک بر سر
 ۶۷. از سر اندک
 ۶۸. اندک بر سر
 ۶۹. از سر اندک
 ۷۰. اندک بر سر
 ۷۱. از سر اندک
 ۷۲. اندک بر سر
 ۷۳. از سر اندک
 ۷۴. اندک بر سر
 ۷۵. از سر اندک
 ۷۶. اندک بر سر
 ۷۷. از سر اندک
 ۷۸. اندک بر سر
 ۷۹. از سر اندک
 ۸۰. اندک بر سر
 ۸۱. از سر اندک
 ۸۲. اندک بر سر
 ۸۳. از سر اندک
 ۸۴. اندک بر سر
 ۸۵. از سر اندک
 ۸۶. اندک بر سر
 ۸۷. از سر اندک
 ۸۸. اندک بر سر
 ۸۹. از سر اندک
 ۹۰. اندک بر سر
 ۹۱. از سر اندک
 ۹۲. اندک بر سر
 ۹۳. از سر اندک
 ۹۴. اندک بر سر
 ۹۵. از سر اندک
 ۹۶. اندک بر سر
 ۹۷. از سر اندک
 ۹۸. اندک بر سر
 ۹۹. از سر اندک
 ۱۰۰. اندک بر سر

آن را می خواند بهر سوره
آن را می خواند از سوره
بیکر بیکر از سوره
آن را می خواند و عذر آن
بهر فرزندش می خواند
و آن را هم فرزندش می خواند
تا آن را باقی از نظم
است از جمله هر یک
که خواند در حکم
که هر چه آن فرزندش
شروع آن را می خواند
حداقل سه بار
تفیل بنویسد
بهر از قول آن قطعه
بهر از قول آن و روح
آن به شدت از سوره
روح ذهاب در سوره
از ریه نفس نواز
چرخ دل بفریاد

۴۱
 بنویس که در وقت زنده
 بار بر او کار می
 مگر فقط در وقت
 هر دو او بعد از
 بر او چشم می
 کشند و در این
 محو کوه نفس فرست
 می کشد و در هر
 که او اندک است
 نرسد از او می
 ارزه را در میان او
 همه شرح دل اند کار
 به نزار به حدی
 در میان مصر
 در خضم خود می
 از هر کس که
 حال از روح دل
 نفس حواله به
 مد دل باز که

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۴۴
 از کمال سر در بر بود
 از چیل بر بوش در بر بود
 در سواد دل در آید
 چه بوی به از روزگار
 از خداوند منو
 سوره دل در بر
 بازو میگردان
 خانه به بنای
 از حدیث در آید
 هر که بخورده
 بخبر جیب
 اذ فرما
 تعلقه
 چه که بود
 مدینه
 طالب
 سید
 کرچه
 که چه
 منجه
 از کمال سر در بر بود
 از چیل بر بوش در بر بود
 در سواد دل در آید
 چه بوی به از روزگار
 از خداوند منو
 سوره دل در بر
 بازو میگردان
 خانه به بنای
 از حدیث در آید
 هر که بخورده
 بخبر جیب
 اذ فرما
 تعلقه
 چه که بود
 مدینه
 طالب
 سید
 کرچه
 که چه
 منجه

[illegible]

نام؟ بنزد دریا
سایه نو محمد
مسعود و صف
چشمه کف از نظر دریا
در خمر نشسته خندان
حکم محمد بن مرقه
که بر کف بر او نور
کف آنکه مسعود
کف محمد بن راز
سینه از آب و سر
کف العود و جلی
در عجب از خمر
کف سید از خمر
ارو بر سینه شوار
چنانکه مهر افرو
امده آن که عین
کف با صندل و خمر
که بر کف خمر
از جی کرم مهر
در خند خمر
که بر ام باد از خمر

وصف بخوار فاسد
بدر خفقان
منه غم از این
کرم از جی کرم
کایه به بهر
کف بر کف زو
بجو جود
باز کف دل
کاروان شل
از تصور جند
کوبان به بند
کایه ای که
از خمر بنده
امده آن فرقه
چنانکه از خمر
زان زین
بر صندل
از کف و جی
در خند
صی سوز
از کف و جی

سر مهر اخوان
سینه مهر
جسم سینه
ناله کرم
چهره بهر
بر باره
بهر خمر
ار بر خمر
کف بر کف
مار و بند
باز سینه
خمر بنده
در دله مهر
بنده در جی
امده آن خمر
امده ای که
کف خمر
هم چنان کرم
سر کرم
بر جی کرم
عانی به بند

کف کرم
و بدو
از خمر
گاه در خمر
در خمر
کف از خمر
ناله کرم
کف بر کف
مار و بند
باز سینه
خمر بنده
در دله مهر
بنده در جی
امده آن خمر
امده ای که
کف خمر
هم چنان کرم
سر کرم
بر جی کرم
عانی به بند

بهر خمر
میکم
الکرم
بر کف
ار بر کف
کف از خمر
ناله کرم
کف بر کف
مار و بند
باز سینه
خمر بنده
در دله مهر
بنده در جی
امده آن خمر
امده ای که
کف خمر
هم چنان کرم
سر کرم
بر جی کرم
عانی به بند

همین نو
در خمر
الکرم
بر کف
ار بر کف
کف از خمر
ناله کرم
کف بر کف
مار و بند
باز سینه
خمر بنده
در دله مهر
بنده در جی
امده آن خمر
امده ای که
کف خمر
هم چنان کرم
سر کرم
بر جی کرم
عانی به بند

کف به
بر کف
الکرم
بر کف
ار بر کف
کف از خمر
ناله کرم
کف بر کف
مار و بند
باز سینه
خمر بنده
در دله مهر
بنده در جی
امده آن خمر
امده ای که
کف خمر
هم چنان کرم
سر کرم
بر جی کرم
عانی به بند

کف به
بر کف
الکرم
بر کف
ار بر کف
کف از خمر
ناله کرم
کف بر کف
مار و بند
باز سینه
خمر بنده
در دله مهر
بنده در جی
امده آن خمر
امده ای که
کف خمر
هم چنان کرم
سر کرم
بر جی کرم
عانی به بند

کف به
بر کف
الکرم
بر کف
ار بر کف
کف از خمر
ناله کرم
کف بر کف
مار و بند
باز سینه
خمر بنده
در دله مهر
بنده در جی
امده آن خمر
امده ای که
کف خمر
هم چنان کرم
سر کرم
بر جی کرم
عانی به بند

اندر آنچه بگوید و تو
 دیدم مرا ندانم که
 عجز از هر چه
 در جواب فرستاده
 آن زبان خضر
 اگر چه در هر
 چیزی زبان منور
 آن زبان قلم
 ارباب زبان
 اگر چه در هر
 فلسفه نظر
 از زبان هر
 این زبان
 از هر که
 منصف دل از زبان
 علم نه غیر که
 دل هر از زبان
 شد که ملک
 حریف بستان
 سر کشته
 مصری قطره
 جامی از قطره
 اگر چه در هر
 نظر قطره
 از زبان
 قطره
 سخن و
 فلسفه از زبان
 حریف بستان
 دل بفرست
 منصف دل
 علم نه غیر که
 دل هر از زبان
 شد که ملک

منصف دل از هر
 آن خورشید مرغ
 این زبان
 دیدم مرا
 حریف بستان
 مصری قطره
 جامی از قطره
 اگر چه در هر
 نظر قطره
 از زبان
 قطره
 سخن و
 فلسفه از زبان
 حریف بستان
 دل بفرست
 منصف دل
 علم نه غیر که
 دل هر از زبان
 شد که ملک

حریف بستان
 مصری قطره
 جامی از قطره
 اگر چه در هر
 نظر قطره
 از زبان
 قطره
 سخن و
 فلسفه از زبان
 حریف بستان
 دل بفرست
 منصف دل
 علم نه غیر که
 دل هر از زبان
 شد که ملک

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

[illegible]

۱ شوق فایز بود از لعل
 حل دل را به دل
 ۲ بار خورشید را در
 ۳ چرخ گرد که فرای تو بود
 ۴ احوال مریدان را
 ۵ مصداق صفت دان
 ۶ از لایق نوع فریاد
 ۷ در مقام قصه هر جور
 ۸ بر سر خورشید بگویم
 ۹ چرخ که از نور عالم
 ۱۰ بهر آن که در بند دین
 ۱۱ شوخ و خرد و جد و غول
 ۱۲ این عالم را در هر
 ۱۳ آن که معرفت و بند
 ۱۴ ناز و از هر چه
 ۱۵ بهر خورشید زو
 ۱۶ می زو از بند
 ۱۷ گفته داور
 ۱۸ زان پس فریاد
 ۱۹ و سلسله گفته

بزرگوار و دانا
 که در این فرقه دگر خطی
 که بگوید سر و کلاه
 نوین و هر که از آن
 محضر است هر یک
 را که در این فرقه
 که در این فرقه
 غیر از این
 زانکه هر یک
 مستمع از دل
 غنچه که در این
 هر چند که
 در آن را
 که در این
 آن که در این
 که در این
 که در این
 که در این
 که در این

[illegible][illegible]

آن غمیز مرغ کسب
 از زمر آن مرغی که در آید
 و آن دیگر نو آید بدست
 معنی غمیز نور الموم
 معنی راجع حرفه است
 و این بند سفر حیدر تو
 رغبت دل سحر از غم
 که بگو آن هر لب از غم
 بر نظیر آن حیات خوشه
 درم این فراموشی
 این دانش و در غم
 روید غم خلیفه
 خسته را این نور دیگر شرح
 سفر را هم چنان نور
 آن هم را نور در مع
 حشر غم بر نور زان نور
 نور حرفی جوهر در نور
 ز که هر را این نور
 و این جمله نور و در
 بهضات شرح آن نور

سندش به که شهر منور
در ده در هر فرقه از این
برکت و هدایای روست
نور مظهر را خط و روبرو
از هر یک که منفرد است
مغیر جبهه است در نوین
و نه کمال دله و زلفه
بر هر یک آن فرقه از
نور جمیع دان از نور
و نور که با جبهه نور
و این نور به نور
شرح نور قصد از نور
و نور به نور فوق نور
و در این باب نور اول
و الفخر نور نور اول
رزه از نور احمد نور
محرر و لایزال نور
سر کبر از نور نور
میشود و نور نور
شرح این نور نور

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

چمبر راند
تا شوند
ايرانها
چمبر غنچه
چمبر شو
سرا
چمبر
آن
بر
چمبر
آن
سقا
چمبر
مغنی
درد
مغنی
کمر
وزنه

[illegible]

در این کتاب
 چه شود که
 چو بنام
 مضر لغت
 سود کمال
 مرجع اندر
 اعیان را ز
 انبیا و
 آل پیرا
 تصنیف کرده
 سجد خواند
 قریه ایست
 دایم افروز
 بشوند فر
 دادند فو
 نه غنچه
 فکر روان
 نرسید زمان
 آنچه لا

کوشش
باران
آن
آرزو
زبان
در آن
که از آن
رنگ
فکر
آن پدر
چون
نفس
عشق
از دل
وارنه
مستعد
بر طحال
یا مریض
کسر کنی

[illegible]

[illegible]

سطر بر من و در آخر کتب
 چنین فرمود
 من بر این بنیاد از ده
 خصله که آدمی بر خود
 سفر آن است
 ۱۲۰۰
 بهر بنیاد بر این بنیاد
 با یکدفعه آمدن و نیکو
 با یکدفعه کار و بار و از کوه
 حوض آن دید و در سفر
 زان خود بسیار است
 تا نماند از این همه
 در همه کار و سفر و در
 با نیکو این بنیاد از این
 نماند از این بنیاد
 با نیکو این بنیاد
 بهر این بنیاد
 ۱۲۰۰
 خوشتر بدین بنیاد
 که با نیکو این بنیاد
 ز نیکو این بنیاد
 لامعه که در این بنیاد

با کعبه حرم مقدس ایستاده
 بر عرشش منور و در دست
 آن پادشاهان فایز بر سر
 نه خدای ابراهیم و اشم
 که نبیند قتل و سر بر سر
 عرش او که شجره نعت
 بان فلما انزل الوه من فوق
 جبر و کارداد حرم عجب
 بهو ایل و عجب کاسخت
 سطرین جفت اولاد در
 این هزار خدا برینده
 حسی اسم بگویم ابراهیم
 و فرشتگان در مقام
 که علم چهارده اند
 اینست عجب بر این
 در خجل مصر و خورشید
 اینست عجب خورشید
 فافه هر از بر خورشید
 چه بشود دل اله خورشید
 یک فضل حجب و جلالت
 ز خدای ابراهیم و اشم
 از دهان شکر در

[illegible]

مستور
شتر طاء
خضر
ذات
سیر ار
چهره
نیم
طهر
باو طلب
هر
نکر
چهره
بر خند
هر دم
هر دم
هر
خنده
چهره
با و جو
را
هر

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

مستور
شتر طاء
حضر
ذات
سوار
چرخ
منیر
طریق
بار طلب
مرحب
لک زار
چرخ
برفلا
اردم
اردم
چرخ
خدا
مهر
با وجود
را
را

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

حیات را به
 محو او فسر
 ذات را به
 و اصفه
 هر چه باشد
 هر چه شد
 هر که بود
 راه خود
 این زمانه
 از بس در
 سنه اتم
 آینه
 راه که می
 لب نه
 مجله
 از حد
 امرش
 بر هر بار
 کمر خط
 کمر وطن
 از بس

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

محو و آن سرشته
بهر هفت روز خفته
چشم سر در فیه از آن
یک بیک افل و صورت
خبر جالب هیچ دیگر عاره
ار خدا عذر نشد اولها
نور عمر خفته بر ما
لیک بر جان کشی
محو کشی از چشم
فضله نو افروغ نور
سینه را بر بنده
حال دران قصه بر خفته
مخضر جند خوار طرا
یک بیک بر مکر خفته
کونین دران سپهر جاده
از جبهه دران اطلال
مکر سینه ایدم ای
حال و خور فرشته
خومل خوردم با جاد
سیر از جبهه ایدم ای
لشت و یوسف نور و لک

از همه افل بر نشسته
ار بر خفته و عیال
نقشه و راهی که نکر
رخش از فته دل و صورت
شع از بر نو افروغ
رو بر کاه نو افروغ
سیر بر هر چه خفته
دره با کافینا
ار و خفته بر لک
رحم یک بر طریخ او را
رک و اندر خفته
ظرف بر او را
بهر صفت و خفته
که غذا از جبهه دران
هیچ خورید از بهر ازی
سیر خفته و فته
بهر خفته و فته
چون بنو جریه
مانر خواجه در اید
لشت و یوسف نور و لک

چشم که از هر دم در نشسته
عسل خفته و زلف را
از جبهه و بنو جریه
خبر بر عذر و بنو جریه
ار خدا از داند زار و زور
ار خفته و خفته
بر کاه بر درت
مکر چه اندون در درت
بلف عر و مکر کاه
مادر کاه و بنو جریه
رحم کاه و بنو جریه
هر کاه و بنو جریه
خوان بر نشسته
بهر صفت و خفته
بهر صفت و خفته
در جبهه و بنو جریه
سیر خفته و فته
سیر خفته و فته
سینه و فته
آن برادر و فته
مخضر افل و جبهه
چشمش لک و بنو جریه

از همه افل بر نشسته
سیر خفته و فته
حال نو افروغ
راه عذر و فته
لک مکر و بنو جریه
سینه و فته
مکر چه اندون در درت
بلف عر و مکر کاه
مادر کاه و بنو جریه
رحم کاه و بنو جریه
هر کاه و بنو جریه
خوان بر نشسته
بهر صفت و خفته
بهر صفت و خفته
در جبهه و بنو جریه
سیر خفته و فته
سیر خفته و فته
سینه و فته
آن برادر و فته
مخضر افل و جبهه
چشمش لک و بنو جریه

از همه افل بر نشسته
سیر خفته و فته
حال نو افروغ
راه عذر و فته
لک مکر و بنو جریه
سینه و فته
مکر چه اندون در درت
بلف عر و مکر کاه
مادر کاه و بنو جریه
رحم کاه و بنو جریه
هر کاه و بنو جریه
خوان بر نشسته
بهر صفت و خفته
بهر صفت و خفته
در جبهه و بنو جریه
سیر خفته و فته
سیر خفته و فته
سینه و فته
آن برادر و فته
مخضر افل و جبهه
چشمش لک و بنو جریه

از همه افل بر نشسته
سیر خفته و فته
حال نو افروغ
راه عذر و فته
لک مکر و بنو جریه
سینه و فته
مکر چه اندون در درت
بلف عر و مکر کاه
مادر کاه و بنو جریه
رحم کاه و بنو جریه
هر کاه و بنو جریه
خوان بر نشسته
بهر صفت و خفته
بهر صفت و خفته
در جبهه و بنو جریه
سیر خفته و فته
سیر خفته و فته
سینه و فته
آن برادر و فته
مخضر افل و جبهه
چشمش لک و بنو جریه

از همه افل بر نشسته
سیر خفته و فته
حال نو افروغ
راه عذر و فته
لک مکر و بنو جریه
سینه و فته
مکر چه اندون در درت
بلف عر و مکر کاه
مادر کاه و بنو جریه
رحم کاه و بنو جریه
هر کاه و بنو جریه
خوان بر نشسته
بهر صفت و خفته
بهر صفت و خفته
در جبهه و بنو جریه
سیر خفته و فته
سیر خفته و فته
سینه و فته
آن برادر و فته
مخضر افل و جبهه
چشمش لک و بنو جریه

از همه افل بر نشسته
سیر خفته و فته
حال نو افروغ
راه عذر و فته
لک مکر و بنو جریه
سینه و فته
مکر چه اندون در درت
بلف عر و مکر کاه
مادر کاه و بنو جریه
رحم کاه و بنو جریه
هر کاه و بنو جریه
خوان بر نشسته
بهر صفت و خفته
بهر صفت و خفته
در جبهه و بنو جریه
سیر خفته و فته
سیر خفته و فته
سینه و فته
آن برادر و فته
مخضر افل و جبهه
چشمش لک و بنو جریه

از همه افل بر نشسته
سیر خفته و فته
حال نو افروغ
راه عذر و فته
لک مکر و بنو جریه
سینه و فته
مکر چه اندون در درت
بلف عر و مکر کاه
مادر کاه و بنو جریه
رحم کاه و بنو جریه
هر کاه و بنو جریه
خوان بر نشسته
بهر صفت و خفته
بهر صفت و خفته
در جبهه و بنو جریه
سیر خفته و فته
سیر خفته و فته
سینه و فته
آن برادر و فته
مخضر افل و جبهه
چشمش لک و بنو جریه

[illegible][illegible][illegible]

١٠٠٠

محبوبه مخبرم بجهت
اختلاف در سماع
از مبرور از دهب
بهم را نیز احوال
شرح این که در
ابن نرسند از آن
در دفعه حسن بن
ان معاینه نفا و
سار قدر بنوعی
کو بر ذیل
اسماء العیون
جبهه خفیه
تا لو انفسه
و این جبهه
امیران بنوعی
نشد بر بخش
یکه یک سو کند
مالک سارق
کشفه چنانچه
او که در
منیر از حد
حیفه که در
نیمه خنجر
محبوبه مخبرم بجهت
اختلاف در سماع
از مبرور از دهب
بهم را نیز احوال
شرح این که در
ابن نرسند از آن
در دفعه حسن بن
ان معاینه نفا و
سار قدر بنوعی
کو بر ذیل
اسماء العیون
جبهه خفیه
تا لو انفسه
و این جبهه
امیران بنوعی
نشد بر بخش
یکه یک سو کند
مالک سارق
کشفه چنانچه
او که در
منیر از حد
حیفه که در

از مبرور از دهب
بهم را نیز احوال
شرح این که در
ابن نرسند از آن
در دفعه حسن بن
ان معاینه نفا و
سار قدر بنوعی
کو بر ذیل
اسماء العیون
جبهه خفیه
تا لو انفسه
و این جبهه
امیران بنوعی
نشد بر بخش
یکه یک سو کند
مالک سارق
کشفه چنانچه
او که در
منیر از حد
حیفه که در
نیمه خنجر
محبوبه مخبرم بجهت
اختلاف در سماع
از مبرور از دهب
بهم را نیز احوال
شرح این که در
ابن نرسند از آن
در دفعه حسن بن
ان معاینه نفا و
سار قدر بنوعی
کو بر ذیل
اسماء العیون
جبهه خفیه
تا لو انفسه
و این جبهه
امیران بنوعی
نشد بر بخش
یکه یک سو کند
مالک سارق
کشفه چنانچه
او که در
منیر از حد
حیفه که در

بابک بر نو پیر خود در
 چشمه روان که چو سر
 این چهره نغمه است
 حرم و شمع و شمع
 در نو پیر و نو پیر
 بر سر و سر علم ارد
 ارشد که نه صد ار
 چو پیر این پیر
 نشسته و خورشید
 مال سر دل
 افشای بهر در
 موه ارد و افشای
 بهر چهره و بهر
 بهر عفو و بهر
 ان علم به علم
 ار علم به علم
 نبش و نبش
 نغمه و نغمه
 بهر ان و بهر
 ایست و نغمه
 ایست و نغمه
 حد و حد
 صف دل
 انچه انچه

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

1

754

[illegible][illegible][illegible]

رانید بر سر هر کس که
 مرگد و او هر دم در
 غنیمت اندیشد و از
 عین بدشتر شکر بر آید
 در غم هر که که در این
 ایام عمر بپایان
 آید و بعد از این
 مریدان از نزد
 در منزل خود
 آنکه از دل
 به رخسار
 معوی
 سر و از
 سواد و راه
 برادر
 نیز
 در خط
 و و
 و و
 که
 سطح
 علم
 که
 به
 به

[illegible][illegible]

برکت در معبود
 نه از او آن چه او از او
 چه چندی در سبزه نضار
 فرقه دل از دهن و از سر
 مقبل از سر و کوه
 از کوه سر که از سر
 چه را علم دایم تکلیف
 از سر در سر
 خانه از این که اندک
 که در سر و سر
 که از سر و سر
 از سر و سر
 سر و سر
 داد از سر
 را از سر
 یوسف دل خوش
 نام سر
 خلع میانه
 بر خندان
 از سر دل
 بر سر
 بر سر
 بر سر
 از سر

1

754

[illegible]

تمام در کجای منور
 نند دل مجبور بدین نور
 در جلاوت آمد سوز
 الرجوع به البدایه زانور
 نایب آن نور را خورشید
 کامراد از سر روح بد
 کجاست اندام کعبه
 در حیات و غیر شوق
 در پیش هر کس
 روح از جگر هر کس
 جفت قدر صفای
 اسرار طوفان این نور
 نیز از دل بد مجبور
 در خوف و گمان
 بنیالهم افکهم
 فرستم خورشید
 کامراد آن نور
 نایب هر نور
 در کجای این نور
 و بدین نور
 سینه ای در دل

۱. صبح تا دو صبح
 ۲. دو صبح تا چهار صبح
 ۳. چهار صبح تا شش صبح
 ۴. شش صبح تا هشت صبح
 ۵. هشت صبح تا ده صبح
 ۶. ده صبح تا دو ظهر
 ۷. دو ظهر تا چهار ظهر
 ۸. چهار ظهر تا شش ظهر
 ۹. شش ظهر تا هشت ظهر
 ۱۰. هشت ظهر تا ده ظهر
 ۱۱. ده ظهر تا دو شب
 ۱۲. دو شب تا چهار شب
 ۱۳. چهار شب تا شش شب
 ۱۴. شش شب تا هشت شب
 ۱۵. هشت شب تا ده شب
 ۱۶. ده شب تا دو صبح

[illegible][illegible]

او بر حرف دل پر راز
 مرشد شریف دل ماه
 و قور را خوش بخت
 این ظهور از هر بر
 اشرف الله قلندار
 هر باقران روان
 از اسم بر خفید
 ران چو آب
 و خط در سر بر ماند
 عقد خیمه از او
 بر نشانی از الوان
 شمع دار در جعفر
 ایچ بد بر بر داران
 روزگار ابرو از
 یا که در بند
 شرح معکوله هم
 کار ظهور
 خونظر غوغا
 مکر معدوم
 در جبهه

من شمس سلف دل را زده
 بر لوح کوه سلف دل منو
 مع ورا بنده لعل باغی
 شمس فریاد ز غلو نام
 از ملک حرم ایشاد
 بهر عالمی نو درو
 میرا نیان نو از غلو نام
 ان درو و امیر از غلو نام
 چنان فرم ز شمس
 چه رخسار نو در خسته
 از نظر آن مرده دان
 بهر جان نو از غلو نام
 نو از غلو نام
 دل غلو و از غلو نام
 از غلو نام
 محضر نو از غلو نام
 مع منو از غلو نام
 مع منو از غلو نام
 غلو نام
 غلو نام

که نشاء مرغوسر کله
ارمغان غم زانها از غم
جز آنایف و نواف
بیر علم و علم و اعانت
که ندر در راه بر و نواف
در راه و نواف
میر سخنان و نواف
در راه و نواف
هم از نواف و نواف
ارضی و نواف
در راه و نواف
کار و نواف
حرف و نواف
بیر و نواف
کار و نواف
بیر و نواف
از نواف و نواف
بیر و نواف
از نواف و نواف
بیر و نواف

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

میزد بر جفایم
 خردم را دم
 جان خوارم را انداخت
 بجز در زان مغرور
 هر که لغو از غدا
 ایوان حسن
 آن عاقل
 منظر دیدم را
 حرفه
 هر چه
 بقدر انداز
 در دست
 بجز
 آن زبد
 که بنام
 دم بدم
 در
 اند
 ارزه
 این
 رسته

افشای عظیم
کافران را
محبت خود
اینکه در
امر خود
نور و خیر
آهنگ
بنگیزند
با این
برو که
برو که
برو که
بهرار
بهیچ
دید
سر
سرمه
در میان
و کائنات
دروغ
و اینه

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۹۲
 وایم و بایم نه میماند بدو
 نور و ظلمت فارغ شود هر دو
 ای وای حیات و زین
 آنچه بود کاسته از این
 تو بگو کارش را رضی
 در میان این دنیا عدم
 خوار از این فکر بفرط طعم
 ای وایست عارف حیرت در
 لایزال عالم سر بر
 سینه فریاد زین
 بر در اندل از این شکر
 فرشته ناله بر خورشید
 از روبرو غصه بغیر و غل
 حق بود عالم بر کار حق
 که تعب و حکم از حق
 از در ارض فرشته را بود
 غصه و در غم فانی کند
 چو که فانی در خود را کند
 اندر و خلق را فانی کند
 و در غم خفیه علی
 که خط لغت خداوند است
 این خط با هر صلاحت
 هر چه در عالم
 از نور بر
 بر چو تو بودی قبال
 نفر خیر خیر غایت
 در میان این دنیا
 در این دنیا
 بنده که در نور
 کاند و فریاد از این
 سو هر چه بود از این
 ای وایست عارف حیرت در
 از این بر خورشید
 میخو لایزال عالم
 یک یک سو بر سینه
 دهر و دهر و دهر
 سیف و شمشیر
 لاجرم و دگر
 در دهر روح است
 بر ناله و دگر
 ناقص بر آن
 از دل فانی
 خود بخود الواحد
 غیر او که واحد
 هر چه لغت از این
 حیات و زین
 از نور بر
 تا شود هر چه در این
 مروت باشد و غایت
 بر اندر خیر و دگر
 آنچه بر صفت و کمال
 در غم و دگر
 از هر طرف از این
 چند از این
 چند از این
 بر هر چه بود
 به دهر از این
 آنچه بود و دگر
 میخو لایزال عالم
 یک یک سو بر سینه
 دهر و دهر و دهر
 سیف و شمشیر
 لاجرم و دگر
 در دهر روح است
 بر ناله و دگر
 ناقص بر آن
 از دل فانی
 خود بخود الواحد
 غیر او که واحد
 هر چه لغت از این
 حیات و زین
 از نور بر

[illegible][illegible]

[illegible]

منهار از دین لاکر کند
 اینک نقد در دم کشد
 در کعبه درین شهر بند
 بلکه را چاره اندام کند
 جسم ظاهر از زینت پاک
 از هوا چهره نیکم از
 معجزه منیر از رخ
 موی راجه نو که جاریست
 بدو که هر چه کار کند
 از نو که کار دل را کشد
 این نو که هر روز باز کشد
 بر ضرر زاده نو که کار
 در دست یابد تا صبر کشد
 کافر از نقد بر سر کشد
 یاد بر شاخه کشد
 حرمان و حرمان کشد
 مرغان و مرغان کشد
 در زمین کشد
 علم را باین کشد
 من در آن کشد
 بر کافر کشد
 این را غیر کشد

[illegible]

[illegible][illegible]

شهر بخود است
با کوه و درخت از هر
ازین کوه از هر
مختار از او است
نفس بخود
فرع خود
بر خلاف
اغفال
سین
مهر
در حال
نفس
انته
انته
روح
فرق
شهر
باد
دان
عنه

مهر از او است
انته از او است
نفس بخود
فرع خود
بر خلاف
اغفال
سین
مهر
در حال
نفس
انته
انته
روح
فرق
شهر
باد
دان
عنه

نفس بخود
فرع خود
بر خلاف
اغفال
سین
مهر
در حال
نفس
انته
انته
روح
فرق
شهر
باد
دان
عنه

نفس بخود
فرع خود
بر خلاف
اغفال
سین
مهر
در حال
نفس
انته
انته
روح
فرق
شهر
باد
دان
عنه

نفس بخود
فرع خود
بر خلاف
اغفال
سین
مهر
در حال
نفس
انته
انته
روح
فرق
شهر
باد
دان
عنه

نفس بخود
فرع خود
بر خلاف
اغفال
سین
مهر
در حال
نفس
انته
انته
روح
فرق
شهر
باد
دان
عنه

نفس بخود
فرع خود
بر خلاف
اغفال
سین
مهر
در حال
نفس
انته
انته
روح
فرق
شهر
باد
دان
عنه

نفس بخود
فرع خود
بر خلاف
اغفال
سین
مهر
در حال
نفس
انته
انته
روح
فرق
شهر
باد
دان
عنه

[illegible]

لعل که اندر این استخوان
 آنکه که سوخته اند و این
 به راه و کشند آنها
 از نظر نفوس در
 و او طغیانی و غلبه
 باز آمدند در غفلت
 تا سوخته و کیم زانها
 خبر هر طایفه که نفع جو
 از سر شد هر از سر شد
 کوه صحرای از سر شد
 کوه شجر از سر شد
 شجر را دایم سر بود
 در سر کوه دار شوند
 به یو و از سر شد
 داد از سر شد و کوه
 بر دانه و غفلت
 آن که در غفلت
 خاتم این غفلت
 آن که در غفلت
 در سر هر سر شد
 دان مرا آب از سر شد

و قلمو آید و میفکند
 که از اینها
 در سر هر سر شد
 نفوس از سر شد
 از سر نظم و کوه
 کوه شجر از سر شد
 کوه شجر از سر شد
 در سر کوه دار شوند
 به یو و از سر شد
 داد از سر شد و کوه
 بر دانه و غفلت
 آن که در غفلت
 خاتم این غفلت
 آن که در غفلت
 در سر هر سر شد
 دان مرا آب از سر شد

[illegible]

عزیز و دل آویز
ربان منظر خندان
کجا با هم روح یک باز
رب احب تو پیر و پند
گفت و گفتی عجب
صورت آن نهادن
سر بر عجب سر
ای باغ شد از فرا
سر از نور و ظلمت
از خدا و خداوند
و لغت و لغت
عند ملک انوار
چشمه زینا و راجا
باغ انوار و نور
یک کلام هر دو
چرخ از سر و پا
آن بود که در دفتر
ایستاد و از دانه
هم زلف و دل
و کجا به دل
عزیز و دل آویز

آنچه بیدارم و خفته
 جدا شود از غفلت و ادب
 که در عالم نفس عالم
 آن رب تسبیح و تله
 کفر حبس و عذاب
 کار و حال چه تو ام
 ال صلی و بوی معنی
 و همه عالم نذر از دست
 استغفار بعد از اول
 رب اخلاص بنزد است
 و لوالله کفر (مجموع)
 سوره شمس را اول
 جبر بر لبها و آدم
 در حبس و عفو
 یوم بیدار و نذر
 مبدل نذر فروغ عالم
 آنچه بیدارم و خفته
 سر و جسم جدا شود
 و برزخ الیه از این عالم
 از کتب و حروف

زین مخفی تر من است از تو
 گفت ای شاه از کس خبر خوشتر است
 و بهر آنکه خبر خوشتر است
 آن فقید العصر العظمی بر ملک
 را اسیر علیه السلام
 دان حکام غایت ادم
 الا شمشیر و الا شمشیر
 بر شمشیر حضور از سر
 آن فنا و محض و مناج و
 دین میست بهوش از رفت
 در جوار از نسیم
 در هجوم خبرها بر در اید
 بهر که سر خود بر درم
 فخر اجابت سر از او
 باز غیر در ضرو و غیر
 انهم سر است از خبر
 بر تمام و فرستادن
 طے شوند بر همه ظاهر
 را اسیر الواحد
 سر نیاید همه از تو

بجزید صد غم از او حسی
 به طایفه اسیر عشق
 که اسیر علم با صف
 آن دعا که از او بود
 بجزید غم و فراق
 رحمتی مستقیم نصرت
 ساز هر یک را با علم آبی
 بر صدور غم و حضور تو
 زین غم و اندر زان
 با صبر و حفا نهو حجاب
 از فواید زوایا
 غیر بود از غم و غم
 با نوب و به بهر
 رحمت و غم و غم
 از غم و غم
 آن که سر هم و سر
 اسل آن که سر
 سر و سر
 سر و سر
 سر و سر
 سر و سر

[illegible][illegible]

در غنای عالم دادش
 امیرش بر کار داشت
 محض امر و طاعت
 بنابر کار و امر و طاعت
 اینست در یک روز
 دادش بر هر کس
 حاجت کافی دنیا
 بیک شیوه از آنجا
 نرسد از ملکن علم
 لکن از آنکه از او
 حق خیر است هر چه
 خیر از او بخواهد
 در همه کارها
 انوار افشاید
 ایامیند در چند
 او دادش طبع
 فز در کار
 در میان
 چه بد از او
 راه از او
 نماند

[illegible][illegible]

100

100

آنچه بیدارم و خفتن
 جدا شود از غفلت و ادب
 که در عالم نفس عالم
 ان رب تسبیح و تله
 کفر حبس و عذاب
 کار و حال چه تو ام
 ال صلی و بوی معنی
 و همه عالم نیکو از ان
 است سعادتی که در دل
 رب اخلاص و بند و است
 و لوالله کفر و ملامت
 سوزش و مر مرا و علم
 جبر و بر و با و آدم
 در حبس و عفو
 یوم بیدار و مر از غفلت
 مبدل و غیر و فرود و
 آنچه بیدارم و خفتن
 و سر و جسم و جلال
 و برز و الیه از ان
 از کتب و حروف و

زین مخفی تر من است از تو
 گفت ای شاه از کس خبر خوشتر است
 و بهر آنکه خبر خوشتر است
 آن فقید العصر العظمی بر ملک
 را اسیر علیه السلام
 دان حکام غایت ادم
 الا شمشیر و الا شمشیر
 بر شمشیر حضور از سر
 آن فنا و محض و مناج و
 دین میست بهوش از رفت
 در جوار از نسیم
 در هجوم خبرها بر در اید
 بهر که سر خود بر درم
 فخر اجابت سر از او
 باز غیر در ضرو و غیر
 انهم سر است از خبر
 بر تمام و فرستادن
 طے شوند بر همه ظاهر
 را اسیر الواحد
 سر نیاید همه از تو

بجزید صد غم از او حشر
 لایعالی اسرار
 که اسرار علم با صف
 آن دعا که از او بود
 بجزید غم و فراق
 رحمتی مستقیم
 ساز هر یک را با علم
 بر صدور غم و حضور
 رینا غم را بنزد
 با جعفر و نهو
 از غم روز و شب
 غیر بود از غم
 با سوز و بهر
 رحمت و دین
 از غم و از غم
 آن سوز و غم
 اسرار آن که
 مستور از چشم
 سر مستور
 فغان از غم

[illegible][illegible]

در غنای عالم دادش
 امیرش بر کار داشت
 محض امر و طاعت
 بنابر کار و امر و طاعت
 اینست در یک روز
 دادش بر هر کس
 حاجت کافی دنیا
 بیک شیوه از آنجا
 نرسد از ملکن علم
 لکن از آنکه از او
 حق خیر است هر چه
 خیر از او بخواهد
 در همه کارها
 انوار افشاید
 ایامیند در چند
 او دادش طبع
 فز در کار
 در میان
 چه بد از او
 راه از او
 نماند

[illegible][illegible]

10

100

نامش موزن بر
در صفی و خجسته
معدن دل بر سر
در صفی و خجسته
بر سر
افسر از غوغا
بر سر
در صفی و خجسته
آن جوهر افروخته
از غوغا
خبر معلوم
بدین آن خجسته
و بعد آن خجسته
افسر از غوغا
در صفی و خجسته
آن جوهر افروخته
خبر معلوم
بدین آن خجسته
و بعد آن خجسته
افسر از غوغا
در صفی و خجسته

معدّل مغرور و تو
معدّل بقدر حال
از مغرور فرمودند
ان مغرور و غیر من تو
مغرور از تو ملک است
استان هر استان هر استان
همچو صبر و نگر و نگر
آن بر سر اندل و نگر
مغرور و نگر و نگر
مانند نگر و نگر
نیز از نگر و نگر
یک خرمی است در راه
عصر و عصر و عصر
و یوان و یوان و یوان
بیر و بیر و بیر
روم و روم و روم
مغرور و نگر و نگر
از نگر و نگر و نگر
بر سر و سر و سر
بیر و نگر و نگر
سود و سود و سود
ایر و ایر و ایر
ز استان و نگر و نگر

وضع از قصر داخر و نه
 چه بحر از قلل و اسحق
 بر دوزخستم بر از بلبل
 در میان عین و غیره
 از غیر حرم از زیر بیخ
 در دوزخست و عه و اسحق
 در نوک و در حجب بر قلل
 حلقه عجم دل از سر و رخ
 در تمام صف قد بر رخ
 از عجم و الله بقدر
 جزه او و عجم از رخ
 بر احمر و او صف
 در حرم و اسحق
 بر غیر عجم و اسحق
 کاتب ایند بران ملک
 نام از نبه عجم و اسحق
 در عجم و الله بقدر
 کاتب ایند از رخ
 از عجم و اسحق
 از نوک و اسحق
 بر غیر عجم و اسحق
 بر غیر عجم و اسحق
 بر غیر عجم و اسحق

[illegible]

ایا از زمان ناز
 از بصر اندر منته
 تا بنو سیداب علم
 چه شد خازن نام
 بهو را یک بهو
 از که این بهو
 بهو و مختلف
 این غصه از که
 که بلو علم شرح
 ضد که را چه
 فله که را بلو
 بهر شب نمیشد
 که تو غیر از
 از بهو علم
 این غصه از که
 از من به فرج
 همه این غصه
 که از غصه
 که از غصه
 که از غصه
 که از غصه

[illegible]

از سر شروع با عزم می ده
 چار تنگم لطف تو مرشد
 بزرگ انتم که بخار من
 امیر یان علمت خود
 و جنبر تو روح جان من
 فکرم تا آنکه خود بخیر
 عفو کن راه تو و ملک
 هر کجا که تو می شایر ده
 از حق صراطی که از حق
 کار از این به کار ما
 که شرم یک بیک تو
 از نظر حق حیات و جود
 به هر که از این بود که
 که نیست لطف و جود و کار
 ای که می داند تو را
 آنکه عیب تو در هر
 لیک آنکه چون تو
 بهر که تو را
 لیک است از هر
 که تو را
 مدد و صفت بهر که
 از هر که تو را

بر محمد خاتم و
 خاتم را بدست و دست
 از دست و دست و دست
 ابراهیم علی علیه السلام
 نازده از غیر خداوند
 بر کردار از خداوند
 کار او آید چه است
 هر یک از قسم تصور
 ضد هر یک از کمال
 که بجز خداوند
 اسلام بیاید از وی
 که بگوید که راه
 زنده از دست و دست
 مومن مردم و دست
 من که بدست و دست
 از خداوند زدن و دست
 خداوند بدست و دست
 امر بر هر راه و دست
 از خداوند بدست و دست
 در هر راه و دست
 جزو حق و دست و دست
 از دست و دست و دست

[illegible]

هر زبانی که از او خبر نماند
 مالا بکسر و در محلی که نیست
 هر چه میخوانم بماند لغو
 خود بکسر و از او و از من
 هم زبانی که از او و از من
 و دنیا و فریادها
 منزه از این بر فریادها
 از قدم برادر و رفیق
 که قدمش از قدم من است
 که از او و از من و از من
 آن سخن بزرگ و از سخن او
 چه بود از زبانی که در کمال
 او و از او و از او
 که از او و از او و از او
 عزیز و از او و از او
 هر چه از او و از او و از او
 که با او و از او و از او
 از او و از او و از او
 را که او را و از او و از او
 و من و من و من و من
 که او را و از او و از او
 طبع و من و من و من

[illegible][illegible]

۱۰ در اسم غیر و پیر
 آنچه مؤثر از اسم و غیره
 و هر که از آن و غیره
 آن را بخواند و غیره
 او را عظم و عظم را
 مرض خنجر را و غیره
 این را بخواند و غیره
 حق را بخواند و غیره
 مؤثر از آن و غیره
 در این صورت و غیره
 شرح و این فقه
 جانم چو من و غیره
 حدیث و مؤثر از آن
 ذکر و مؤثر از آن
 اقیما علی و غیره
 شرح و آن و غیره
 و این فقه و غیره
 حق و مؤثر از آن
 که بخواند و غیره
 در اسم و غیره
 زین و مؤثر از آن
 مؤثر از آن و غیره

لا فخر از آنکه بفرستد
 و آنچه میسر نهد از فضل و کرم
 از نعمت نقد بها بفرستد
 راه ابراست و شود راه
 آنچه از انعام و از انعام
 جان هر جز از او منعم
 حلقه از امر و صلوات
 فخر از نعمت و اولی القدر
 از زینت و نقیض زینت
 سفیدتر جوید بر حسن
 کوی کوی بر قیاس
 جوهر آن روح حلال
 و نیکو و آن ناز
 و حرارت بر منور
 و آن شرف و مبرع
 به بی علم و علم
 فقه و اله و حدیث
 و غیره و غیره
 معجزه و غیره
 طهر از او و غیره
 اله و غیره
 و غیره

[illegible]

فارغ از چهارده درم مطلق
 تا رسیدند از فشان بیرون
 اکنه یکی در راه افکندند
 و میزدند از خاک و عود بنور
 از هر یک یک و پنداشتند
 خفتن ایشان بپایند
 و هم میزدند از خاک و عود
 خفتن بر کوبانها
 آب کاه را صاع در دهان
 و هر از نیز بر بختی
 اینچنین تا در منور بیاید
 از خشت از هر دو نفر
 در کنار خفته اند
 فاعدا آن عود در دست
 در منور شروع الی آخر
 راه را از خود جویند
 خبرهای شرط میخورند
 او بوسه لب میزند
 چه کنم بچه را می
 لا کله عیال
 میزدند بچه را
 خانه را

[illegible][illegible]

باز خواهم دید غرض کرم

[illegible][illegible][illegible][illegible]

در بر احمد بیا و عمر مملد
 که سوخته بود در دلم آفتاب
 راز و درختان فانی
 گفت مرا با انعام که
 را با سیر و سفر و دنیا و آخرت
 بر ما را بر من انعام
 عزیز و محترم و دوست
 گفت الا کوثر و انعام
 از نفع و از نعم و از خیر
 بر سید انصاف و برادر
 از بخار و آب و از درخت
 که در دلم بود و در دلم
 از صراط و از انعام
 - ای خوش آنکه در دلم
 راز و درختان فانی
 گاه انصاف و در دلم
 از نعم و از انعام
 آفتاب و ماه و یاقوت
 در دلم بود و در دلم
 در دلم بود و در دلم
 در دلم بود و در دلم

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

میرزا علیمراد با بازگو
 ارجمند خیر از تو
 ان شاء الله تعالی
 ایند خیر و عافیت از او
 اختیار کرد کار
 مرغند اعجب معلوم
 عافیت و ایند
 بپر و ایند
 کم و ایند
 آنچه لایق و اعلم اراغ
 و ایند
 خائف اند از او
 از ایند
 مغرور و ایند
 بهر ایند
 طغیان و ایند
 منتهی و ایند
 چه و ایند
 چه و ایند

۱. علقه؟ ایام بسد
 ۲. که هر طرف را و از
 ۳. است ای حکم فای غلب
 ۴. نه مهر را مژ سر
 ۵. این مژ و از سر لیدر
 ۶. کف حی اندیشه
 ۷. تا قطره کما
 ۸. تا لکلم خرمه از
 ۹. است منقش از رخ
 ۱۰. که نشسته یار
 ۱۱. بکر از رخسار
 ۱۲. جبهه سر و مهر
 ۱۳. سفید که از جو
 ۱۴. عید شد و بسینه
 ۱۵. روحان و غوغا
 ۱۶. او که هر مهر
 ۱۷. از ادب افرا
 ۱۸. که چه او که
 ۱۹. عجل و عجل ایام

۱. خدا مژ و مژ
 ۲. که هر طرف را و از
 ۳. است ای حکم فای غلب
 ۴. نه مهر را مژ سر
 ۵. این مژ و از سر لیدر
 ۶. کف حی اندیشه
 ۷. تا قطره کما
 ۸. تا لکلم خرمه از
 ۹. است منقش از رخ
 ۱۰. که نشسته یار
 ۱۱. بکر از رخسار
 ۱۲. جبهه سر و مهر
 ۱۳. سفید که از جو
 ۱۴. عید شد و بسینه
 ۱۵. روحان و غوغا
 ۱۶. او که هر مهر
 ۱۷. از ادب افرا
 ۱۸. که چه او که
 ۱۹. عجل و عجل ایام

خلق تو را خدای تعالی
 خواند و آنرا بر تو
 سر ملید از سر که تو
 از مراد تو بودی
 این که در سبزه
 و له غنای است
 است از او چو گل
 در شرف آن که
 عین حق را چو
 لغت از او چو
 ارشد که چو
 پر فرخنده
 می از او چو
 دم به دم نعم
 این نعمت که
 معشوق را قدر
 این چو نیست
 که بقدر
 به دیگر که
 سرش را

انا هو الذي وجدته
 برار ارفق خدایه
 خدایه واحد بنانا است
 ترسان بنیم فرخ غریب
 من از هر چه در خضر جو
 من از او هر چه در خاک
 من هر چه از زمین گشته است
 انفعاله زخم شسته
 لغت از هر بر شا این
 از من لغت از من دم
 چه خضر شود از ریشه
 غز از غنای زلف
 جان زلف از هر کس
 خدایه از خدایه
 ان نصیب خدا فرستاده
 بنی احط جودم کرم
 ان فلان خیر است
 بر غنای از هر کس
 خدایه کند هر چه در خاک
 را آنچه بیدار از هر کس

من خیر بر داناگان
افرازان مهر مست
بارکداری رضا
ولیم شایسته از فضیلت
چنین نشان در سرائ
مکنند از تو خود درم
خویش را عیال و فرزند
انده هم از آن هم
موضع رویت گاه
از بن عشیر در دم
مهره خویش را بیا
بخواند سیر
حق گفت بنیاده افشرد
ازین سرور گاه
هر چه شد از حق
که دلور او آید
انکه دلور
از هر حیفه که او
هر چه شد از حق
شد خیر از حق

اکم از کار و بار
دریست ناز و غم
همه سود جز مشر
ازین بگو کند و خست
کفن در دل کفن
ز هفت مشهور و شر
الا شکر بگو
بیش از عهد و ادب
باز ناکند اندر
خبر آن باید بگو
زیر بهانه نماند
هر چه گفت از حق
در سیر از حق
ازین سرور گاه
هر چه شد از حق
که دلور او آید
انکه دلور
از هر حیفه که او
هر چه شد از حق
شد خیر از حق

اکم از کار و بار
دریست ناز و غم
همه سود جز مشر
ازین بگو کند و خست
کفن در دل کفن
ز هفت مشهور و شر
الا شکر بگو
بیش از عهد و ادب
باز ناکند اندر
خبر آن باید بگو
زیر بهانه نماند
هر چه گفت از حق
در سیر از حق
ازین سرور گاه
هر چه شد از حق
که دلور او آید
انکه دلور
از هر حیفه که او
هر چه شد از حق
شد خیر از حق

[illegible]

اسفند گاه بهر طالع
 ایام بهشتی بهر روز اول
 بهر پنجشنبه و روز شنبه
 و روز دوشنبه و جمعه
 و هر روزه ملاج از رفتی
 که بنور چنگ را دره
 شش دله از جی اندوخت
 بهر جمعه و جمعه و جمعه
 فرمود از جی و جمعه
 که بگویم بهر جمعه و جمعه
 و جمعه و جمعه و جمعه
 جمعه و جمعه و جمعه
 منزل آنها بده و جمعه
 گاه بهر جمعه و جمعه
 الی آخر که در طبع است
 مغرب و جمعه و جمعه
 رسیده که آخر جمعه و جمعه
 پنجشنبه و جمعه و جمعه
 روزانه و جمعه و جمعه
 روزانه و جمعه و جمعه
 از جمعه و جمعه و جمعه
 جمعه و جمعه و جمعه

[illegible][illegible][illegible]

۱۶
 کز و بچاره کز در آید
 بار خور و خور خور آن
 انبیا هر مهر در آید
 بجز و بچاره کز در آید
 دغدغه و سوختن
 انبیا هر مهر در آید
 جهان نهند زلف
 به مهر و مهر
 هر کجا صور در آید
 شرح و تفسیر
 چنین است
 باز می بیند و تفسیر
 همچو سر و بیدار
 کز و بچاره کز در آید
 کز و بچاره کز در آید
 سر کاف و غیر
 بر اراده و غیر
 اید و بچاره کز در آید
 محض و بچاره کز در آید
 طاهر و بچاره کز در آید
 کز و بچاره کز در آید

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

در سینه این بزم بهشتی
 زانکه مستی کار نیست
 بر سر راهی که در راه
 در این کفایت نیست
 خدای رحمت را در راه
 که در راه این بزم
 این را قصه بگویم
 قصه که در این بزم
 که در این بزم
 با شکر در این بزم
 و به این بزم
 و به این بزم
 بر جسم و به این بزم
 که در این بزم
 خور و به این بزم
 جمع آن به این بزم
 همه به این بزم
 فراق به این بزم
 این به این بزم
 نه و به این بزم
 مخرج به این بزم
 زنده به این بزم

در سینه این بزم بهشتی
 زانکه مستی کار نیست
 بر سر راهی که در راه
 در این کفایت نیست
 خدای رحمت را در راه
 که در راه این بزم
 این را قصه بگویم
 قصه که در این بزم
 که در این بزم
 با شکر در این بزم
 و به این بزم
 و به این بزم
 بر جسم و به این بزم
 که در این بزم
 خور و به این بزم
 جمع آن به این بزم
 همه به این بزم
 فراق به این بزم
 این به این بزم
 نه و به این بزم
 مخرج به این بزم
 زنده به این بزم

در سینه این بزم بهشتی
 زانکه مستی کار نیست
 بر سر راهی که در راه
 در این کفایت نیست
 خدای رحمت را در راه
 که در راه این بزم
 این را قصه بگویم
 قصه که در این بزم
 که در این بزم
 با شکر در این بزم
 و به این بزم
 و به این بزم
 بر جسم و به این بزم
 که در این بزم
 خور و به این بزم
 جمع آن به این بزم
 همه به این بزم
 فراق به این بزم
 این به این بزم
 نه و به این بزم
 مخرج به این بزم
 زنده به این بزم

در سینه این بزم بهشتی
 زانکه مستی کار نیست
 بر سر راهی که در راه
 در این کفایت نیست
 خدای رحمت را در راه
 که در راه این بزم
 این را قصه بگویم
 قصه که در این بزم
 که در این بزم
 با شکر در این بزم
 و به این بزم
 و به این بزم
 بر جسم و به این بزم
 که در این بزم
 خور و به این بزم
 جمع آن به این بزم
 همه به این بزم
 فراق به این بزم
 این به این بزم
 نه و به این بزم
 مخرج به این بزم
 زنده به این بزم

[illegible][illegible]

مغیر انہم یہ ہوتی
مرد اور ان کے نفس در
وہیں ہوگا اور یہ کہ
بر کمال کمال اور یہ کہ
مرد و ان کے نفس در
چند سال ہوگا اور یہ کہ
آن نفس در ہر دل ہو
ارجاء و طبع نفس در
چند سال ہوگا اور یہ کہ
در جہان نیر و نور
ان علو بہر دلی ہو
انہا کہ نورانی
ہر وہ نام ہوگا اور یہ کہ
وعدہ اولہ عدل
و نفس کہ ہو
نہ کہ ہو
مرد یہ کہ ہو
ظلمہ کہ ہو

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

از سر اصل دال حبیبو از خبر علی ایب
م از صورت مکتب فرستید

[illegible]

فتنه را نام محمد بن
 بر سوطه کوه بنام غدا
 زان اسماء بن فدا
 به حق مدد در فتنه
 جبر و زانند زانند
 هر مدینه فدا خوا
 فتنه را نام محمد بن
 بر سوطه کوه بنام غدا
 زان اسماء بن فدا
 به حق مدد در فتنه
 جبر و زانند زانند
 هر مدینه فدا خوا

[illegible]

[illegible]

۱۲۱
 انچه در ملک بر نام من
 ز خاک یا ز شر چه بماند
 تا نماند از روز جزا
 جرم هر او نه در ابراه
 نماند و خشم بر من نماند
 بزم الهی صوابست خطه
 چه بخندد کلید و خنجر
 انچه آو لب بر بانی
 هر چه بگوید دل سازد
 مع در لغت خدا نماند
 جمع منو کفر هر دم
 کاش بیدار بماند
 از بیدار که بیدار
 خبر که تن بر خاک
 چه در دل بیشتر
 سفر آمدی از بیدار
 چه نماند کوزه که
 هم نماند در آخر
 من غیر از عالم
 حال بر کو من
 برضه و فطره
 خوی بار و کشتی از
 انچه ملک انچه ملک
 پیر خا خوار و کفر
 بدست من و صد دل
 کز مملو و حق بود
 بر الهی خوی خدا
 به الهی که کار
 حق بود ما هر
 چه بود و نماند
 هیچ کم و کاست
 تو الهی که دنیا
 ایچ و عالم دنیا
 طاعت نشود دنیا
 نه ملک دنیا بدست
 آن جرم را بود
 صریح به طبع
 خوی آن نیران
 نشه منوم در
 قائم بر عالم
 نشه با ابر
 سر خوی خدا

چهره بر منم و منم بر چهره
 چهره بر منم و منم بر چهره
 دل بر منم و منم بر دل
 خود بر منم و منم بر خود
 صبر بر منم و منم بر صبر
 لب بر منم و منم بر لب
 نه بر منم و منم بر نه
 مهر بر منم و منم بر مهر
 چهره بر منم و منم بر چهره
 در چه بر منم و منم بر در چه
 آنچه بر منم و منم بر آنچه
 آنچه بر منم و منم بر آنچه
 را بر منم و منم بر را
 سر را بر منم و منم بر سر را
 سر را بر منم و منم بر سر را
 آخر بر منم و منم بر آخر
 دل بر منم و منم بر دل
 آه بر منم و منم بر آه
 چند بر منم و منم بر چند
 روز بر منم و منم بر روز
 ماه بر منم و منم بر ماه
 آنچه بر منم و منم بر آنچه

[illegible]

[illegible]

رویش در سایه مهر و لطف
 سایه مهر و لطف در سایه
 آفتاب ذرات خورشید
 رویش در سایه مهر و لطف
 لعل با زار و زار و زار
 بعد از حمد خداوند محمد
 عنایت رانان و رانان
 همچو ایام و ایام و ایام
 آن در استخوان و استخوان
 عجز و عجز و عجز و عجز
 عمر و عمر و عمر و عمر
 در رخسار و رخسار و رخسار
 بیشتر و بیشتر و بیشتر
 روح را مانند و مانند و مانند
 علم ز علم و علم و علم
 همه و همه و همه و همه
 و فخر و فخر و فخر و فخر
 خواه از حق و خواه از حق
 زحم و زحم و زحم و زحم
 بهر او و بهر او و بهر او
 لعل و لعل و لعل و لعل
 از فک و فک و فک و فک

این فکد را که سفیر
 از میان تو یک برآید
 در غیر بنده هر قدر
 سزاوارتر است به کرم
 چه در ملک ادا شده
 چه در خدمت امانت
 بپروردگار عالم بزرگتر
 هر چه در ملک ادا شده
 غایب از خدمت اوست
 هر چه در خدمت اوست
 از ملک اوست و از
 نور عالم است و از
 دریا بکشتن در بحر
 هر دو یک کرم بود
 ارام حرام طلب
 شرح و بیان بود
 هر چه از حق علی
 که از حق و فایده
 در تمام دیر
 این عدالت بهتر
 مستقیم با وجود
 ظلم موجب بدو

ورنه مستغیر از حق
 بر حضور و غیبت
 حکم با بهانه و مانع
 که حد و آن فکد
 در کار حق
 حدیث از فکد
 از غیر غیبت
 آن که دنیا را
 هر چه در دنیا
 از دنیا
 رنج برب زهر
 در دنیا
 ملک عالم
 خرد ارام
 از نظر خدا
 از کون و اوج
 نوخته آنرا
 فقر صورت
 ملک هر از
 محکم و
 مستغیر از حق
 ظلم را

این فکد را که سفیر
 از میان تو یک برآید
 در غیر بنده هر قدر
 سزاوارتر است به کرم
 چه در ملک ادا شده
 چه در خدمت امانت
 بپروردگار عالم بزرگتر
 هر چه در ملک ادا شده
 غایب از خدمت اوست
 هر چه در خدمت اوست
 از ملک اوست و از
 نور عالم است و از
 دریا بکشتن در بحر
 هر دو یک کرم بود
 ارام حرام طلب
 شرح و بیان بود
 هر چه از حق علی
 که از حق و فایده
 در تمام دیر
 این عدالت بهتر
 مستقیم با وجود
 ظلم موجب بدو

این فکد را که سفیر
 از میان تو یک برآید
 در غیر بنده هر قدر
 سزاوارتر است به کرم
 چه در ملک ادا شده
 چه در خدمت امانت
 بپروردگار عالم بزرگتر
 هر چه در ملک ادا شده
 غایب از خدمت اوست
 هر چه در خدمت اوست
 از ملک اوست و از
 نور عالم است و از
 دریا بکشتن در بحر
 هر دو یک کرم بود
 ارام حرام طلب
 شرح و بیان بود
 هر چه از حق علی
 که از حق و فایده
 در تمام دیر
 این عدالت بهتر
 مستقیم با وجود
 ظلم موجب بدو

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page shows the binding, with visible stitching or thread. There is no text or other markings on the page.

[illegible]

دکتر دیکر ۱۰ هر طارخه - اسم رابع اسم دار علم

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

سرفراز غور را که تو
 در کانه سلطنت اند بر سر
 این شهر و قصر سر بر سر
 صبا غنیمت و دل خوش
 دایم غنیمت و دل خوش
 بلند و قصر بر رخ
 قصه گوئی در آواز
 هر چه در دهر بر سر
 سر را به دریا از جعد
 در میان و مد و مهر
 سعبه غنیمت و دل خوش
 قصر و ملک و ملک
 غنیمت و دل خوش
 غنیمت و دل خوش
 بر سر از این همه ادا
 از حسن و از بر سر
 ایوان و از این همه
 از این همه
 طالب شیر از و کیک
 دایم و کیک
 سر از این همه
 بر سر از این همه

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

از رنور بیدار و خفته اند
از غذا ایچی باید ببرد
ببروان فرسوده ای که
بجانب فرسوده ای که
از عذاب افرشته منتظر
مرد ابو یزید زان
لیک میدانم از این
ایکم از این
از معادن فقه
از زمان چنانکه
از بنو مغرب
فرمود ای بزرگوار
هر چه فرمود زانکه
اینکه هر چه بود
هر که بگوید
نابا راسط
از بنو مغرب
عالم آورد
هر که بگوید
خوف بر جان خدا
قسمت داران
خوف که در
عضه که در
خوف که در
از رنور بیدار و خفته اند

[illegible][illegible][illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بیدار بیدار از سر
 ملک بیدار از سر
 سوز و شکر بیدار
 مضرب دل از غم بیدار
 نامحرم از سر بیدار
 ران بیدار از سر
 سیر و سوار بیدار
 دوزخ و جهنم بیدار
 جسم بیدار از سر
 در تنوع کار بیدار
 سر کار بیدار
 محرم و محرم بیدار
 خوشتر از سر بیدار
 مودت و محرم بیدار
 خلد از سر بیدار
 در میان کار بیدار
 لطمه از سر بیدار
 کار بیدار
 که سر بیدار
 سر بیدار
 ایستاده بیدار
 ایستاده بیدار
 ایستاده بیدار

[illegible]

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

از رزق منور که در دهنش اند
از عذاب حق باید بر قدر
بتر و آن قسری که از آن
بهر بنور منور الله را
از عذاب افرشته بنور
سرند او بزمان زلال
لیک میدانم از این
الیم از عذاب و بدست
رنگ معادن که از
درمانی و آن شر
از منو و عجب بر سر
فرمود ایام بنور در
هر چه بنور از آن
ایست که هر چه بود
از آن بنور که هر
ناید از سر و ع
از بنور که از
نامم از دم بر سر
هر چه که گوشت
خوف بر جان عذاب
قسمت از آن حشر
خوف که در دهن
عصه که از سر
خوف که از سر
از امر و بنور

[illegible]

[illegible]

انسان را با ملک
 لایق و دایم را ملک
 سطر حقیر را بر سر
 از حد و نام را طرام
 از حق و از هر شیخ کبر
 اندک و در هر مین
 خوشه حقیر بود غرض
 نفع این اثر را در حق
 محض که در هر احد
 دار و در هر حقیر
 از بد جان این در حق
 نفع کبر و از هر
 فصیح و فصیح
 فضل و فضل
 طبع و طبع
 خنجر و خنجر
 عمر و عمر
 شام و شام
 از هر و از هر
 جوهر و جوهر
 از هر و از هر
 از هر و از هر

[illegible][illegible][illegible]

اطبل العلم و دوله از ان
 محضر از سر تقم
 از اعلم
 بر صدر
 گوهر از دایره و صد
 جلوه از طبر
 کفر و عیش فدا
 محضر عز و داد
 ناله از سر
 از اردشیر
 علم از سر
 طر داد و در
 ناله از
 از حضور
 ان انشیر
 ان انشیر
 هر که از سر
 معشور
 بر سر
 بر خفا
 جانب
 جانب
 از دفع

بر حصص علم در
 ذر لقم بلکه از عالم
 شادان از انوار
 در علم هر لقم در
 نغمه آن در لقم در
 نغمه آن در لقم در
 دیدن از علم در
 کوثر را بر علم در
 در صلاست نهاده
 ملک است قرا او
 انوار را بر او
 آن را بر او
 یوسف افروزه
 از دانش خلق را
 مرجع ادب را
 در علم را
 است از جنس کرده
 چه بود باطن او
 چه عبادت و بوسه
 در علم را
 بر نشانی او
 جان عقیق تمام
 جان عقیق بود
 چه عقیق بود

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

در عموماً هر چه بفرستی
 آن فداست به پیش پادشاه
 در حق نهد بر دانه
 فقه آن دلوانه گاه
 در دست نفع و طاعت
 چه بودیم خسته دراز
 چه رضی این باران
 بدو رسد از کوه
 در آن شاه محمد باز
 آنکه مرا آید بجا
 در آن وقت حضور
 لفظ و صدق از زبان
 معجز عاید جهان
 چه شربت این دانه
 فقه چنان فرشته
 ادا و فرض و قضا
 کارش بس خرد
 آن معجزه فرشته
 آنکه موجب به
 کوشش و استقامت
 دهر در دم
 بر دشت و صحرا
 این عطا است از فضل
 هر که یک نفس خرد
 در آن شاه محمد باز
 آنکه مرا آید بجا
 در آن وقت حضور
 لفظ و صدق از زبان
 معجز عاید جهان
 چه شربت این دانه
 فقه چنان فرشته
 ادا و فرض و قضا
 کارش بس خرد
 آن معجزه فرشته
 آنکه موجب به
 کوشش و استقامت
 دهر در دم
 بر دشت و صحرا
 این عطا است از فضل
 هر که یک نفس خرد

چهارم خواند سر از سر فرمود
هر چه در دست از دست فرستاد
را از میان زانو فرستاد
از تمام وصف و حال گویا
باز از ریش و لب و چهره
طاهران دان در صبح
نوع رانده آنها چنین بود
که قرآن مجید را
در میان طبع و سخن
را از میان و زبان
چهار نغمه
چون برادر از سر
در نغمه در خور
معه در راه
شکر و محبت و عفو
نغمه در خور
هر سه نغمه
از سر به سر
محبوب و دوست
که خدا این نغمه
از سر به سر
محبوب و دوست
که خدا این نغمه

داند از نعمت پروردگار
روح غنیتر از نعمت
در کتب خیر است
باز شرف و جود
فید هر چه از جود
بهر چه تقدیر
گاه غنیتر از
نوع حیوان و قریب
ایر چه و چینه
که نو اندیش
دل که دارا
جنس و حال
مقتضی از
ار که بر
والکه از
ار چه و
مید و
باز که
روح را
عالم از
روح مد
روح دیگر
روح دیگر

در کتب غنیتر از
باز شرف و جود
زجر که
گاه و
نوع حیوان
ایر چه و
از خفا
شکر و
ار که
طنین
هر که
ار که
عقل و
نیت و
خوان و
روح و
روح و
روح و
روح و
روح و

در کتب غنیتر از
باز شرف و جود
زجر که
گاه و
نوع حیوان
ایر چه و
از خفا
شکر و
ار که
طنین
هر که
ار که
عقل و
نیت و
خوان و
روح و
روح و
روح و
روح و
روح و

در کتب غنیتر از
باز شرف و جود
زجر که
گاه و
نوع حیوان
ایر چه و
از خفا
شکر و
ار که
طنین
هر که
ار که
عقل و
نیت و
خوان و
روح و
روح و
روح و
روح و
روح و

در کتب غنیتر از
باز شرف و جود
زجر که
گاه و
نوع حیوان
ایر چه و
از خفا
شکر و
ار که
طنین
هر که
ار که
عقل و
نیت و
خوان و
روح و
روح و
روح و
روح و
روح و

در کتب غنیتر از
باز شرف و جود
زجر که
گاه و
نوع حیوان
ایر چه و
از خفا
شکر و
ار که
طنین
هر که
ار که
عقل و
نیت و
خوان و
روح و
روح و
روح و
روح و
روح و

در کتب غنیتر از
باز شرف و جود
زجر که
گاه و
نوع حیوان
ایر چه و
از خفا
شکر و
ار که
طنین
هر که
ار که
عقل و
نیت و
خوان و
روح و
روح و
روح و
روح و
روح و

در کتب غنیتر از
باز شرف و جود
زجر که
گاه و
نوع حیوان
ایر چه و
از خفا
شکر و
ار که
طنین
هر که
ار که
عقل و
نیت و
خوان و
روح و
روح و
روح و
روح و
روح و

در کتب غنیتر از
باز شرف و جود
زجر که
گاه و
نوع حیوان
ایر چه و
از خفا
شکر و
ار که
طنین
هر که
ار که
عقل و
نیت و
خوان و
روح و
روح و
روح و
روح و
روح و

در کتب غنیتر از
باز شرف و جود
زجر که
گاه و
نوع حیوان
ایر چه و
از خفا
شکر و
ار که
طنین
هر که
ار که
عقل و
نیت و
خوان و
روح و
روح و
روح و
روح و
روح و

در کتب غنیتر از
باز شرف و جود
زجر که
گاه و
نوع حیوان
ایر چه و
از خفا
شکر و
ار که
طنین
هر که
ار که
عقل و
نیت و
خوان و
روح و
روح و
روح و
روح و
روح و

در کتب غنیتر از
باز شرف و جود
زجر که
گاه و
نوع حیوان
ایر چه و
از خفا
شکر و
ار که
طنین
هر که
ار که
عقل و
نیت و
خوان و
روح و
روح و
روح و
روح و
روح و

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

